

كتاب العلم الحديث
الصادرة في سنة ١٢٩٢ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت
پروردگار را سزا است که از بین کافه حقائق کونیه
حقیقت انسانی را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم
صکون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود * و از نتایج
و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قدرتی مرآت
کاثرات ابصار بدیده و نقوش جدیده مرئسم و منطبع نمود

که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری
بجلوه و طوری مزین و بلطافت بخشایش جدیدی متباهی
و مفتخر است و این آیت کبرای خدای و ندی همتا
در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و یشی داشته
و حدیث ﴿أول ما خلق الله العقل﴾ شاهد این مطلب
و در صدر انجاء در هیکل انسانی من حیث الظهور
مشخص کردید * یاک و منزّه است خدای و ندی
که باشر اقات انوار این لطیفه ربانیه عالم ظلما یر اغبطه عوالم
نورانی فرمود ﴿و اشرققت الارض بنور ربها﴾ متعالی
و مقتدیس است پروردگار که فطرت انسانیه را مطلع
این فیض نامتناهی فرمود ﴿الرحمن علم القرآن خلق
الانسان علّمه الیّیان﴾ حال ای هو شمدان بشکرانه
این فضل اعظم باید دست نیاز ببارگاه ربّ بی انباز
بر افراخت و تصرّع و ابتهال نمود که موفّق بر آن گردیم
که در انصهد و عصر سنوحات و حمایت از وجدان نفوس

در افشاده بشر به است محمود نمایند. بدیده بصیرت ملاحظه
نمائید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم
و صنائع و بدائع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل
و دانش است. هر طایفه و قبیله که در این بحر بی پایان
بیشتر تعمق نمودند از سایر قبائل و ملل بیشترند. عزت
و سعادت هر ملتی در آنست که از آفاق معارف چون
شمس مشرق گردند. اهل یستوی الدین یعلمون
والذین لا یعلمون و شرافت و مقفخرات انسان در آنست
که بین ملا امکان منشا خیري گردد. در عالم وجود
ایانعمتی اعظم از ان متصور است که انسان چون
در خود نگردد مشاهده کند که توفیقات الهیه سبب
آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است
لا والله بلکه لذت و سعادتی اتم و اکبر از این نه. تاکی
پیر نفس و هوی پرواز نمائیم و تاکی در اسفل جهل
نکبت کبری چون اتم متوحشه بسر بریم. پروردگار چشم

و انسانیت است بآن تشبث نمائیم * و گوش احسان شده
تا کلمات حکمیه عقلا و دانایان را استماع نموده و بندگان گرفته
که هر همت با جرای مقتضیات آن بر بندیم * حواس و قوای
باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت
صرف نمائیم و بعقل دور بین بین اجناس و انواع
موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه
و جزئیّه و مهمه و عادیّه مشغول گردیم تا جمیع در حصن
خصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان
بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع
بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم * چه قدر انسان شریف
و عزیز است اگر با چهره باید و شاید قیام نماید * و چه قدر
ردیّل و ذلیل است * اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده
در فکر منافع ذاتیّه و اغراض شخصیّه خود عمر
گر انمایه را بگذرانند * اعظم سعادت سعادت
انسانیّه و اوست مدرک حقائق آیات آفاقیّه و انفسیه *

﴿سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ واکبر شقاوت
شقاوت بشریست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک
در شهوات نفسانیه ماند * در اینصورت درد در کلات أسفل
تو حَش و نادانی از حیوانات مضرة پست تر افتد *
﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (آن شر الدواب عند
الله الصَّم الْبِک الَّذین لَا یعقلون) باری باید دامن همت
بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت
و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف
و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود * تا از زلال یت
خازنه و سلسال جهد و کوشش از اضی قایلیات انسانیه
بر یاحین فضائل ذاتیه و شقائق حقائق خصائل حمیده
سر سبز و خرم گشته رشک گلستان معارف اسلاف
گردد * و اینقطعه مبارکه ابرایه سرگز سنوح کلالات
انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان
مدنیت شود * و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی

و سزا است که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف
کلیه اش سکنان متوحشه اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده
در اندک زمانی از حسیض جهل و نادانی باعلی درجه
علم و دانایی عروج و صعود نمودند * بقسمی که در بحر
امکان چون نجوم سعادت و مسدیت بدر خشیدند
و سرگزفتون و معارف و علوم و خصائص انسانیه گشتند
بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این آیام
رأی جهان آرای پادشاهی بر تختن و ترقی و آسایش
و راحت اهلای ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار
یافته و بصرافت طبع یدعین رعیت پروری و عدالت
که ستر را از آستین همت کامله و غیرت تامه بر آورده
تابانوار عدل آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب
فرماید و نشأه اولای اعصار اولیه ممتاز ایران در عروج
و شریان اهلای و متوطنین این دیار سریان نماید * لهذا
این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلیه مختصری

اسم خویش احستراز نموده تاواضح و مبرهن گردد
که مقصودی جزخیر کل نداشته و ندارم بلکه چون
دلالت برخیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند
کلمه نصیحه انبای وطن خویش را چون ناصح امین
نوجه الله متذکر میبایم و رب خیر شاهد و گواه است
که جز صرف خیر مقصودی نداشته چه که این آواره باده
حجه الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق
و تکذیب کل ککواتاه است ﴿ انما نطعمک لوجه الله
لا نريد منکم جزاء ولا شکوراً ﴾ دست پنهان و قلم بین
خط کذار * اسپ در جوی لالان و ناپیدا سوار * ای اهل
ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالقه سیر نمائید
و سرنجیب تفکر فرو برده بصر عبرت ملاحظه کنید
که تماشای عظیمی است * درازمنه سابقه مملکت ایران
بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق
منور بود * عزت و سعادتش چون صبح از افق

و مغارب منتشر و ساطع * آوازه جهان گیری تاجداران
ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت
سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع
و خاشع نموده بود * حکمت حکومتمش حکمای اعظم
عالم را متحیر ساخته * و قوانین سیاسیه اش دستور العمل
کل ملوک قطعات اربعه عالم کشته ^(۱) ملت ایران مابین
ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه
تمدن و معارف سرافراز * در قطب عالم مرکز علوم
و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
فضائل و خصائل حمیده انسانیه * دانش و هوش افراد این
ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت
و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان *
گذشته ازانچه در تواریخ فارسیه مندرج و مند مجست
در اسفار تورا که الیوم نزد کل ملل اوردیا من دون

تحریف کتاب مقدس مسلم است * مذکور که در زمان
کورش که در کتب فارسیه بهمن بن اسفندیار موسوم
حکومت ایران از حدود داخلیه هندو چین تا اقصی بلاد
عین و حبشه که منقسم بسیمصد و شصت اقلیم بود حکمرانی
مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور
بالشکر پدایان بنیان حکومت رومان را که بجهان گیری
مشهور بود با خاک یکسان نموده * زلزله در ارکان جمیع
حکومت عالم انداخت * و نظیر بتاریخ ابی القدا
که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعة عالم را
در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره
مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده
متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعة را مابین
اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود * خلاصه از مفاد تواریخ
ملل مشهوره مشهور و مشهور است که نخستین حکومتی

گشته تخت جهرانی و دیهیم جهاببایی ایرانست •
حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هونی بهوش آمده
و از غفلت و کاهلی بیدار گشته نظر انصاف نظر کنیم
آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه
مبارکه که منشأ تمدن عالم و مهد عزت و سعادت بی
آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب
امکان حال محال تأسف کل قبائل و شعوب گردد •
و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدینتش تا ابد الا باد
در صفحه روزگار باقی باوجود آنکه ملتش اشرف ملل
بوده • حال باین احوال آسف اشمال قناعت نماید
و مع آنکه اقلیمش مرغوب ترین کل اقالیم بوده • حال
بنسبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف ترین
کشورهای عالم شمرده گردد • آیا اهل ایران در قرون
پیشین سر دفتر دانائی و عنوان مشهور دانش و هوش

اكتفانموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمایم
و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت
کبریاست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع
ذلیه ذاتیه خود گرفتار شدیم * این خطه طیه چون
سراج و قاجار بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت
و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود
حال از کسالت و بطالت و خمودت و ععدم تربیب و نظم
و قلت غیرت و همت اهلای بر تو اقتبایش مکدر و ظلمانی
گشته (بکثرت السموات السبع و الارضون السبع علی
عزیز ذل) همچو گمان نرود که اهلای ایران در ذکاء خلق
و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل
و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند
استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل
و طوائف داشته و دارند * و همچنین مملکت ایران
بحسب اعتدال و مواقع طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه

و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق
و تحریر لازم و همت کامله و غیرت تامه و اوجب * الان
بین قطعات خمه عالم بحسب نظم و تربیت و سیاست
و نجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت
طبیعیه قطعه اروپا و اکثر مواقع امریک شہرت
یافته * و حال آنکہ در آئینہ قدیمہ متوحشتترین طوائف
عالم و جاہل و کاهلترین قبائل و امم بودند * حتی بلنب
برابرہ کہ جمعی و حشی صرف باشد ملتب بودند *
و از این گذشتہ از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر
کہ تقریباً متوسطہ تعمیر گشتہ در میان دول و ملل
اوروپ و قائم عظیمہ و امور مغایرہ شدیدہ و حرکات
موحشہ و حوادث مدہشہ بشانی وقوع یافتہ کہ اہل
اوروپ آن قرون عشرہ را فی الحقیقہ اعصار تو حش
میشمرند بناء علی ذلک فی الحقیقہ اساس مہدیت
و اصلاحات و ترقی و اورب از قرن خامس عشر میلاد

خردمندان و توسیع دائره معارف و بذل سعی و اظهار
غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته * حال بفضل
الهی و همت روحانیه مظهر نبوت کلیه پادشاه معدرات
پناه ایران سر ادق عدل دابر آفاق ممالک کشیده و صبح
نیات خالصه شهر یاری از مشرق همم خیریه جهانبانی
دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه
تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
و مدنیت فرماید و جمیع وسائل مابه الترقی را از حیز قوه
بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد
و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل
امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط
بهت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان
در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت
سعی بلیغ را مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت
و رفاه و ارضه و مدینه گردد * لهذا ننشده و امثال

ابصار اولی البصار کشته که ذات خسر و آنه بصرافت
طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس
بنیان ترقی عموم تبعه فرماید * لذا ایت صادقه دلالت
بر این اذکار نمود و عجب در اینست بجای آنکه حاکم
بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزّة است
قیام نمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش
شادمانی برواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند
که یوما فیوماً این مقاصد خیریه شهریاری من داد کردد
بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض
ذاتیه مختل و دروشنایی رای و تصور ایشان بعبار خود پرستی
و ظلمات منفعت شخصیت محجوب و مکدر * همتشان
مصرف و فیه شہوات نفسیه و غیر نشان محول بر وسائل
ریاسته * علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند
و حال آنکه تا بحال متشکی بودند که چرا پادشاه بنفس
نفس خود در فکر خیر عموم و تحریر راحت و آسایش

اعتراض دیگر کنند * بعضی گویند که این افکار
جدیده هم‌الک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه
و اطوار قدیمه ایران * و برخی بیچارگان ناس را
که از اساس متین دین و ارکان شرع میین بخبرند و قوه
امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد
کفریه است و مغایر اصول مرعیه شریعه (و من تشبه
بقوم فهو منهم) قوی برانند که باید اینگونه امور
اصلاحیه را بتائی شیئا فشیئا اجرا نمود تا جمیل جانز
و حزبی برانند که باید تشبث بوسائلی نمود که اهل ایران
خود انجام اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه
و مدنیته تامه کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف
باری هر گروهی بهوائی بر و از میمایند * ای اهل ایران
سرگردانی تابکی و حیرانی تاچند * و اختلاف آراء
و مضاددیت بیفایده و بی فکری و بیخبری تاچه زمان باقی
از این دنیا بماند * فتاوی و مقالات اصلا

و هو س خود مبتلا به دمیدم مایسته دام نویم و خداوند
عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین
مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم تکافات خیریه
از جهتی نداشته و ندارم * بلکه ابتغاء امر ضرات الله
میکویم * نظر از عالم و عالمیان بسته بصورت حمایت حضرت
احدیت التجا دودام (لا استلکم علیه اجر ان اجری
الا علی الله) باری اشخاصی که گویند این افکار بخدیده
موافق حال طوائف سائر است و مقتضیات حالیه
و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد * فی الجمله ملاحظه
نمی نمایند که ممالک سائر نیز در قرون سابقه بر احوال
بوده چگونه این تربیب و تنظیم و تشبثات مدینه سبب
ترقی آن ممالک و اقالیم گشته * آیا اهل آورد از این
تشبثات ضرری مشاهده نموده اند * و یا خود بالعکس
بکمال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند * و یا آنکه چند
قرن است که هیئت عمومی ایران بر روش معلوم حرکت
نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقی

مشهور و حاصل شد* و اگر این امور تا بحال بمحك
تجربه نرسیده بود محتمل که محل توقف بعضی نفوس کامله
کردد* یعنی اشخاصیکه شعله نوزانی عقل هیولانی
در زجاجه فطریشان مخمور داشت* حال نه چنانست بلکه
جزئیات این کیفیات تمدنیّه در ممالك سائره مراد آ
و کردار آن تجربه گشته و فوائدش درجه وضوح یافته
که هر اعمای غبی ادراک نموده* حال چشم اعتساف را
بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام
يك از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مباین
مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیه
ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهره است
آیا توسیع دائره معارف و تشدید ارکان فنون و علوم
نافعه و ترویج صنایع کامله از امور مضّر است زیرا
که افراد هیئت اجتماعی را از حیز اسفل جهل باعلی
افق دانش و فضیلت متصاعد میفرماید و پاخود تاسیس

بشریه است و حقوق هیئت عمومی را در تحت صیانت
قوتیه محفوظ داشته این حریت حقوق عمومیته افراد
أهالی مباین و مغایر فلاح و نجاح است * و یا خود بعمل
دور بین از قرائن أحوال حالیه و نتائج افکار عمومیته
عالم و قوعات ازمنه استقبالیه را که در حیز قوتیه است
بالفعل ادراك نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد
و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است * و یا خود
نشیئت بوسائل اتحاد باأمم مجاوره و عقد معاهدات
قوتیه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیه با دول
متحابه و توسیع دائره تجارت باأمم شرق و غرب
و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و ترید و تروامت
مخالف عاقبت اندیشی و رای مستقیم و منحرف از هیچ
قوتیست * و یا خود حکام و لایات و نواحی مملکت را
از حریت مطلقه سیاسیه (بیتصرف کیف يشاء)
باز داشته * بقانون حقانیت مقید و اجراءات قصاصیه

معدلت مدار ودر مجالس عدلیه مقرّ سریر سلطنت
بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحات
جانی و اجراء مایستحقّ مشروط بصدور فرمان عالی
نمودن محضّر ب اساس رعیت پروری است و یا خود دست
ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعیر ملیح بدشکس
و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود
هیئت عسکر به را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند
و جانیشان در کل احیاء در معرض تلف از ذلت
کبری و مسکنّت عظمی نجات داده در تربیب ما کل
و مشاریشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده
و در تعلیم فنون جریه بصاحبان مناصب عسکر به و در
تدارک اکمال مهمات و آلات و ادوات ناریه کمال سعی
و اهتمام را مبذول داشتن از افکار سقیمه است * و اگر
نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکور چنانچه باید
و شاید در حتر وجود نیامده اگر انصاف دهد آنه تصور

متفقدان و بزرگان مملکت صدور یافته این بسی مبرهن
و واضح است که تاجهور اهل تربیت نشوند و افکار
عمومیته در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت
و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئی
از شایسته اطوار غیر مرضیه یاک و مطهر نکرده امور
بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط
اطوار باید رجعه نرسد که اگر نفسی و لو کمال جهد
مبذول نماید خود را عاجز باید از آنکه مقصدار رأس
شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول
نام رخ ننماید * و از این گذشته هر امر خیری که وسیله
اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است * و حسن
و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استبعاد
و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متعیزان
و متفقدان اهل است * و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت
سلطان بود از احادیث و روایات و تفاسیر و احادیث آمده

افتاد و اگر آن نفوس بطر از عصمت و عفت مزین شوند
یعنی اذیال مقدّسه را باشیای نالایقه نیالایند البته تأییدات
الهیّه آن نفوس را مبداً خیرات عالم گرداند و آنچه
مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید
و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیّه آن
نفوس تابته راسخه منور گردد بشانیکه اشعه آن نور
جمیع عالم را احاطه نماید ﴿ لیس هذا علی الله بعزیز ﴾ و الاّ
البتّه نتائج غیر مقبوله مشهود شود * چنانچه در بعضی مدّن
از ممالک اجنبیه بر آي العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
مجالس آن جمع سبب پرشانی جمهور و آن اصلاحات
خیریه سبب احداثات مضرّه شد * تشکیل مجالس
و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان دزین
عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور
چند است * اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین
و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیف النفس باشند *

مستحسنه مفته سرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
مهام داخلی و روابط و علاقات خارجی و متفنی در فنون
نافعه مدنی و قانع بعد اخل ملکی خود باشند * و همچو گان
نرود که وجود چنین اعضایی مشکل و ممتنع است
بعنایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب غیرت
هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی آهون
از لحظات اعین و انظار * و اما اگر اعضای مجالس
بر عکس اینقضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت
و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت
جاهل و کاهل و طالب منافع ذائیه خود باشند ثمره
و فوائدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود * مگر آنکه
زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل
حقوق خود بشخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید
کل اعضای مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش
متصور نگردد * و چون نظر دقیقه، غائبان مشهود

و حقیقت و انتظام امور از قلت تدین حقیقی و عدم
معارف جمهور است * مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت
و کتابت ماهر و متفقی باشند اگر مشکلی رخ نماید
اولاً حکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر
عدل و انصاف بیند و روش و حرکت حکومت را منافی
رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند
داوری خود را بجائس عالیّه رسانند و اخلاف حکومت
محلیه را از مسأله مستقیم شرع معین بیان کنند * و بعد
مجانس عالیّه صورت استطاعت را از محل معلوم بطلبند
البته آن شخص مشغول الطاف عدل و داد گردد * و لکن
حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانی که تفهیم
مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه
در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی مدد و
چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدید است از عدم
ترقی در درجات عالیّه معارف هنوز لذت حقیقت بروری

فرا ت صدق طوبیت و خلوص یت نوشتیده * و کما
هو حقہ ادراک نمودہ کہ اعظم شرف انسان و سعادت
کلیہ عالم امکان عزت نفس و ہمت بلند و مقاصد
ارجہند و عصمت فطریہ و عفت خلیتہ است بلکہ
بلند اختیری و بزرگواری در جمع زخارف دنیویہ بای
نحو کان دانستہ * حال قدری انصاف لازم است کہ
انسان فی الجملہ تفکر نماید پروردگار عالمیان اورا بفضل
و موهبت کبری انسان خلق فرمودہ و مخلصت و تقد
خلقتا الانسان فی احسن تقویم و سرافراز داشتہ
و تجلیات رحمانیہ از صبح احدیہ مستشرق نمودہ و منبع
آیات الہیہ و مہبط اسرار ملکوتیہ گشتہ * و در بحر
ابداع بانوار صفات کاملہ و فیوضات قدسیہ مستنیر شدہ
حال چگونہ این داء مطہر را بکثافات اخر اض نفسانیہ
بیالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید
و انزعیم الک جرم صغیر * و فیک انطوی العالم الاکبر و

بود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیّه و علو منزلت و سمو منقبت بشریّه. سر قوم میشد. این زمان بگذار تا وقت ذکر (در قطب امکان شان اعظم و مقام اکبر ارفع انغم ظاهر) و باطنا اولاً و آخراً انبیای الهی راست. و حال آنکه اکثر شان محسب ظاهر جز فقر صرف نداشته. و كذلك عزّت کلیه اولیای حق و مقربان در گاه احدیت را مختص. و حال آنکه ابتدا در فکر غنای ظاهر خود نبودند و همچنین ملوک معدلت سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت آسمانشان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازه حقوق پروری و بزرگواریشان اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور و عایا را عین غنای خود شمرده. و تروت و وسعت عموم افراد اهلالی را معمولیت خزان سلطنت دانسته. و افتخارشان بذهب و فضّه نبوده بلکه بروشنائی رای و بلندی همت جهان

که رضای حقرا بر رضای خود مقدم داشته و در فنون
نیاسیه علم مهارت کلیه را بر اتلال حکمت حکومتیه
برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افر و خسته
و از اطوار و افکار و رفتار شایان آثار دولت خواهی
واضح و نتائج معموریت پروری لایح بوظیفه زهیده
خود قناعت نموده روز و شب مشغول تمشیت مهام
امور واحداث و ایجاد وسائل ترقی جمهور بودند
و بفکر ثاقب و رای صائب دوات متبوعه خود را مطلق
دول عالم و مقر سر بر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام
امور ملل و امم فرموده بوصول اعلی سراقی منفخرت
ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریه متباهی گشتند
و کذلک مشاهیر علمای نحاری که بفضائل علمیه و خصائل
جمیده موصوف و بعروة الوثقای تقی متشبث و بذیل
هندی متوتل و متمسک و مرات تخیلاتشان بصور
معانی کلیه مرسم و زجابه تصور ایشان از شمس معارف

نافعه مشغول و تربیت و تعلیم آنفس مستعدّه متعلمه
مالوف * البته در مذاق عرفا نشان کنج باد آورده خسر و ان
بقطره از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر
مقنطره ذهب و فضّه باحل مسئله از مسائل غامضه
مقابل نماید لذا اندام و در خارجه را چون ملاعب صبیان
انکارند و کلفت زخارف زائده را لائق دودن و جاهلان
شمرند چون طیور شکور مجبور چندی قناعت نموده
نغایات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک و شعور
اجله فضلالی اُمم آفاق گردند و همچنین سروران
خر دمندان از اهالی و متعیزان متفدان و لایات و نواحی
که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شارات
و سعادتشان در خیر خواهی عموم و نفقه و تجسس و مسائل
عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است * مثلاً
ملاحظه نماید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور
و هو شمند و مالک دل و دانشمند و فطانت فطرته و صوف

ولایت باشد حال عزت کلیه و سعادت سرمدیه و شان
و شرف دنیوی و آخر ویش در چه چیز است * ایادر
ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری
و ابتغاء مرصنات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی
و استر ضواء خاطر جمهور اهلای است * و یا خود بجهت آنکه
در شام عیش مهیا و سفرهٔ مہنای حاضر سازد * در روز
بخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد
و خود را در درگاه حضرت کبریا مر دود و از دربار
معدلات مدار مطرود و در نزد جمهور اهلای بدنام و ذلیل
نماید * فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال
او بهتر است چه فائده که از موأند سماء خضائل انسانیہ
نچشیده و از چشمهٔ صافی موهبت عوالم بشریہ
نوشیده اند * و این معلوم است کہ مقصد از تاسیس
این مجامع عدل و حقانیت است مجال انکار نه و لکن
تاہمت ارکان و اعضای متبخہ جسہ نطہ و دسانہ *

و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد * و الا البته مهمل
و معوق ماند و امور بکلی مختل شود *

آری الف بان لا يقوم بهادم

فکریف بیان خلفه الف هادم

باری از تفصیصی که بیان شده مقصود این بود که اقلاً معلوم
گردد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلاحذ
و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو
فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است
فهم ما قال

علیٰ یسّاب لو یباع جمیعها

نفلس لکان الفلبس منهن اکثرها

و فیهن نفس لو یقاس بها

نفوس الوری کانت أجل و اکبرها

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقته در
مجالس ممالک محروسه منوط بر ضایعت و انتخاب جهور باشد

در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیبت
و شهرشان مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی
ساقط شوند و همچو ظن و گمان زدود که مقصود از این کلمات
مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای
ممدوحیت و اداشته اگر بسی و کوشش نفس خود انسان
در تجارت و زراعت و صنعت بفضل الهی حاصل کردد *
و در امور دخیله صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی
عاقل و مدبر تثبیت بوسائل نماید که جمهور اهالی بثروت
و غنای کلی برساند همتی اعظم از این نه * و عند الله
اکبر ثوابت بوده و هست * چه که این بلند همت
سبب آسایش و راحت و ستاد احتیاجات جمع غفیری
از عباد حق بگردد * ثروت و غنا بسیار ممدوح
اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص
معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر
و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن

و تأسیس مکاتب ابتدایه و مدارس و صنایع و تربیت
ایتام و مساکین * خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید
آن شخص عند الحقیق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین
و از اهل اعلیٰ علین محسوب * و اما چیزی که بر آنند
این اصلاحات جدید و تشکیلات سدید به بالقوه و بالفعل
مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار
و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب ربّ
العالمین است قدری قدر نمایند که این مخالفت از چه
جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائر است
که باین واسطه وجه مشابهت حاصل * و من تشبه بقوم
فهو منهم * و ارد * اولاً * این امور ظاهره جسمانیه
اسباب تمدنیّه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیّه
و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط
و ربط مهم امور مملکت بوده دخیل باسباس مسائل
کلیه الهیه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد *

این قول دلیل بر جهل و نادانی است یا حدیث مشهور

﴿ اطلبوا العلم ولو بالصَّعِیْنِ ﴾ را ﴿ فراموش نموده اند
و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیت
از مردود ترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل
از عبودیت خبیر علام بوده اند * و اهل اورپ اقل
از اهل کتاب و مقر و معترف بعزیز و هابند * و در آیه
مبارکه ﴿ ولتجدن اقر بهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا
انا نصاری ﴾ مصرح نیست طلب علم و معارف از ممالک
امت انجیل جاز و موافق تر است * حال چگونه تعلم
از عبده اوثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب
میعوض درگاه کبریاست * و همچنین در خزوه احزاب
ابو سفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را
با خود متفق نموده با کافه طوائف قریش بر اطفاء
سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام
نمودند * و چون در آزمان ارباب امتحان و افتتان

از هر...

﴿الم حسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا ولا نفتنون﴾
و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند
که آفتاب مشرق حقیقت را با بغبار ظلم و جور دیره گردانند
حضرت سلمان مجبور مطلع و حی الهی و مہبط تجلیات
فیض نامتناہی حاضر عرض نمود کہ در ممالک فرسیہ
بجہت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت
حفر خندق نمایند و این بجہت محافظہ از هجوم لغتی بسیار
موافق و مفید آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت
و علم الهی فرمودند کہ این از عادات ممالک شرقیہ
کنفریہ عجوس است و اہل توحید و اتباع جائزہ
و یا آنکہ جمیع موحدین و اسیرعا نجف خندق امر
فرمودند حتی بنفس مبارک آیت حفر را برداشته
و معاونت اصحاب و اجناب قیام فرمودند و از این
گذشتہ در کتب کافہ فرق اسلامیہ از تواریخ و غیرہ
کہ علماء عظام و مہتممین آیت اصفہانی و غیرہ اند

که في الحقيقة از آشفته ساطعه اش هيئت عموميه امكان
مستدير و تغيير و تبديل کلي در ارکان عالم بزول شريعت
جديده الهييه و تأسيس مباني حکم و بانيه پيـدا شد *
شريعت مقدسه سايه در بعضي احکام مطابق عادات
مالوفه اهل جاهليه نازل شد * از آن جمله حرمت و رعايت
اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزير و اعتبار شهرت
قرية و اسما نشان و غير از اين امور كثيره ايست که بعينه
و بعبارة از کتب نقل ميشود * و کانت الجاهليه تفعل
اشياء جاءت شريعه الاسلام بها فكانوا لا ينکحون
الامهيات والبنات و کانت اقبح شيء عند الجمع بين
الاختين و كانوا يعيرون المتزوج بامرأة ابيه ويسمونه
الخـيزرن و كانوا يحجون البيت ويعتصرون و يحرمون
ويطوفون ويسمونه و يقفون المواقف كلها ويرمون الجمار
و كانوا يكبسون في كل ثلاثة اعوام شهراً و يقتسلون
من الخناة و کانه اندامه في علم المضضيه و الاستنشاء.

وكانوا يقطعون يد السارق الجني (حال نعوذ بالله ميتوان
بخطا آورده که چون در بعضی احکام شریعت غرض
باعدات اهل جاهلیه که مطرود جمیع طوائف اند وجه
مشابهت دارد نقیصی وارد است * و یا خود تصور
میتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء
کفریه فرموده حکمت بالغه الهیه بسیار آ یا از قدرت
حق بعید و متمتع بود که شریعت مبارکه را من دون
مشابهت عادی از عادات اُمم جاهلیه نازل فرماید بلکه
مقصود از این حکمت کایه این بود که عباد از قیود
تعصبات جاهلیه آزاد شوند * و این اقوالی را که الیوم
وسیله تفتیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده
برزبان برانند و لکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب
الهیة وجوامع صحف نقلیه و تاریخیه کاهی اطلاع ندارند
خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله
حضرت خلایا علیه السلام است و در مسان اقوام جاهله

حقیقاً) داخل لکن در جمیع کتب و صحف فری
اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام شهر حرام
و اعتبار شهر قریه و قطع عین سارق از سنن حضرت
خلیل علیه السلام نیست * و از این گذشته الآن کتاب
نوراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام
در او مذكور گرد مر اجعت کنند یقیناً خواهند گفت
نوراة نیز محرفست زیرا در آیه مبارکه که وارد (بحر فون
الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در مواضع
معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور
اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف
این رساله بازمانیم لذا اختصاراً اولی * و دیگر آنکه در بعضی
روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم ضیه را
از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید * پس چون تعلم
اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز بوجه اولی از ملل
أجنسه که اقلاً از نوع انسان و نفس ، ناطقه و قوه ممتره

ملاحظه شود که در حیوانات این صفات محدود و
خلقیست این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت
طبیعیه در ممالک سائره بجه برهان میتوان گفت که غیر
خلق است **هل من خالق غیر الله قل سبحان الله** و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای
کاملین در بعضی فنونیکه ببد و مبدع آن حکمای
یونان چون ارسطو و غیره بودند تبع نمودند و اقتباس
معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را
از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه
فن منطق را کل علما تبع و تدریس نمایند و حال آنکه
مؤسس آنرا از حسابین میشمرند و اکثری تصریح
نموده اند که اگر عالم تحریری در فنون شتی مهارت
کامله داشته لکن در فن منطق تبع تمام نیافته اعتماد
کلی بر اقوال و نتائج فکر به و استنباط مسائل کلیه اونه
بنا بر دلائل و اضمحه و راهه متقنه ظاهراً

واقْتباس معارف و صنائع عمومی مختصراً (ما یلتق به
المعوم) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه
این آموز نافعه گردد و بکمال همت بر اکتساب و اجراء آن
قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سرزور
اقلیم سائره گردد * ای خردمندان بعین عقل و تدبیر
ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنن و توب عادی
بافتنك هنری مارتی و توب کروپ مقابلی نماید *
حال اگر نفسي بگوید که ما را همین آلات ناریه قدیمه
مواقتست لزوم باستحضال أسلحه و آلاتی که در ممالک
اجنبیه ایجاد شده نه * آیا این قول را هیچ طفلی بدسم
قبول استماع نماید * و یا آنکه مانا بحال احوال اُمتعه
و اجناس تجاریه را از عملکتي عملکتي بواسطه حیوانات
نقل میکنیم محتاج بکالسه آتشی نبوده و بیستیم چه
ضرور مشابَهت بام سائره بجوییم * آیا این کلام قرین

بدیهه را انکار نمائیم • ممالک اجنبیه با آنکه در فنون
و معارف و صنائع عمومیته کمال مهارت را نائل مع ذلك
از یکدیگر اقتباس میکنند • ممالک ایرانیه که منتهی
درجه احتیاج را داشته چگونه جازا است که مهمل
و معطل بماند • و علمای بزرگوار که سالک بر خط
مستقیم و منہج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه
و مطلع بر حقائق کتب مقدسه ربانیه هستند و قلوب
مبارکشان تجلیه نقی متعلی و وجوه نضره شان بانوار
هندی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر
بر مقتضیات زمانیه هستند البتہ بکمال جدّ تشویق
و تحریر و تمدن و معارف میانند • اهل یتوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون و اهل الظلمات والنور •
علما سر اجهدا یبند بین ملا عالم • و نجوم سعادند مشرق
ولا یح از افق طواقف و ائم • سلسیل حیاتند انفس میده
جهل و نادانی را • و معین صافی کالانند تشنگان بادیه

قرآن مجید * طیب حاذق اندجسم معلول عالم را *
و تریاق فاروق اعظمند هیئت مسدود مبنی آدم را * حصن
حصین اندمیدنه عالم انسانیت را و کشف مینعند مضطربین
و مضطر بین جهالت را * العلم نور یقذفه الله فی قلب من
یشاء * و لکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علام
و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم
و باینرا کلمات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق
و نورانیت فطرت و صدق نیت و فضیلت و ذکاوت
و فراست و نفی و عقل و حیجی و زهد و تقوای حقیقی
و خشیه الله قلبی واجب * و الا شمع بی نور هر چند بلند
و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مستده داشته *
نازدارونی بایند همچو ورد * چون نداری بگرد خونی مگرد
زشت باشد روی نازبا و ناز * سخت باشد چشم نابینا و درد
درد وایت صحیحه وارد * و اما من کان من العلماء صائناً
لنفسه حافظاً لذته و مخالفاً لخواه و مطعماً لامر مولاه

جميع شرائط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این
روایت مبارکه بیان میشود * و هر کس که دارنده این
شؤونات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه بوده
نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را
لاشق و سزاوارنه * أول کلمه این شرائط مقدسه صائنا
لنفسه است * و این معلوم است که مقصد حفظ نفس
از بلایا و محن جسمانیه نبوده * زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً
معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذنیات
ملل و اُمم گشته * بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده
بشهادت فدا جان و دل شتافتند و بکمالات معنویه و صورتیه
هیئت عالم را بر داء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرتبیه
اکتسابیه مزین فرمودند * بلکه مقصود اصلی حقیقی
صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف باوصاف
کمالیه معنویه و صورتیه بوده * أول صفت کمالیه علم
و فضیلت * و حاکمیت او : مقام اعظم اقوام آگاهی کماهی

قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی ووقوف بر ضوابط
و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین
و اصول و رسوم و أحوال و أطوار و قواء مادی و ادبی
عالم سیاسی ملل سائر و جامعیت فنون نافعه عصریه
و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است *
چه اگر شخص عالم و قوف بر مضامین کتب مقدسه
و جامعیت حکمت الهیه و طبیعی و علوم شرعی و فنون
سیاسیه و معارف عصریه و اطّلاع بر وقائع عظیمه قرون
سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
و این منافی صفت جامعیت است * مثلاً عالم ربّانی اگر
در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بخیبر باشد
آنچه از حقائق فرقانیه بیان نماید ادا مسموع و مقبول
آن شخص نیفتد * ولیکن اگر آن شخص ملاحظه
نماید که آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم
بزرگوار از قیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق

عباید قبول کنند چه که جز اقرار مفروضی از برای اونه
چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلك عرفان
و نیز اوج هدایت و ایتقان حضرت رضا علیه السلام
مشترف شد اگر در أسثله و أجوبه ان معدن علم باد که
و بر اهین مالوفه رأس الجالوت بیان نمیرمودند اقرار
و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود * و از این
گذشته عالم سیاسی را دوقوه اعظم اقوم لازم قوه
تشریعیه و قوه تنفیذیه * مرکز قوه تنفیذیه حکومت است
و مرجع قوه تشریعیه دانیان و شمنند * حال اگر این
دکن دکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه
فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد * و لکن
چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است
و حکومت و هیئت ملت بانتظام حال در غایت درجه
احتیاج لذا تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این
مجلس باشند و قوه انفاذ نمایند که در ماه باشند

تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی
مرکز کوثر نمایند * اولاً چون تا بحال احکام شرعی را
در مصافحات و محاکمات مدار معینی نبوده زیر اهر یک
از علماء نظر برای واجتهاد خود نوعی حکم میانند مثلاً
دو نفس مصافحه میانند یکی از علماء حکم عدعی و دیگری
بمدعی علیه دهد بلکه أحياناً در ماده واحده دو حکم
مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان
معلوم شده بود و حال چنین * و شبهه نیست که این امور
سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی
در اساس هیئت اجتماعی طاری گردد * چه که هیچ یک
از مدعی و مدعی علیه مایوس از دعوی خود نگشته
مادام العمر مترصد أخذ حکم تانی مخالف حکم اول شده
جمیع عمر خود را بر لجاج میگذرانند و از این که اوقات
خود را بکلی متوجه معاند و منازعه میانند از امور
نافعه خیریه و اشغال خود با زمانند و فی الحقیقه این

اجتماعیه را ذره خدمت نتوانند * و لکن اگر حکم
قاطع در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید
استحصال امر ثانئین ندارد * لهذا راحت و آسایش جسته
باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد نظر باینکه
اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه
ترقی جمهور اعلی و ادانی این امر اهم است * لذا باید
علمائیکه واقفند بر مسائل شرعی الهیه در این مجلس کبیر
اولایک منہج قوی و صراط مستقیم بجهت قطع دعاوی
عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع
ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود
بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست * و ثانی صفت
کالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام
منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون ملاحظه
و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجرا احکام حق
عمه در نفس خود احرار اندکند کان غفر مطلقه

از جمهور نخستین و خیر عموم را خیر خویشستن دانستن
خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن
و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت محسسه
انگاشتن * و تأثر هر جزئی بسبب تألم کل اجزاء
هیئت بالبداهه یقین نمودن است * و ثالث صفت کلیه
بصدق طویرت و خلوص نیت بتربیت جمهور پرداخته
در تعلیم معارف عمومی و تدریس علوم نافع و تشویق
بر ترقیات عصریه و تحریص بر توسیع دوائر صنائع
و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ترویج اهالی مملکت
بدل جهاد بلیغ و سعی منیع نمودن است چه که عموم ناس
از این امور مبته که علت مزمنه هیئت اجتماعیه را برآ
فور است بخیرند * باید که علمای هو شمند و دانیان خردمند
خالصاً مختصاً بیه بو عطا و نصیحت عموم برخیزند تا دیده
اهالی از این کحل بندش معارف روشن و بصیر گردد
ذرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور نموده اند

بشرائع الهیه و مظهر خشیه الله است باید محفل و معوق
بماند و ببطالت و بطائت آیام بگذرانند تا از نفوسی عند
الله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته دل بعالم
آخر وی بسته اند و از خلق بعید شده بحق تقرّب جستند
چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر
خواهد یافت * لهذا در این مقام ترك اولی * باری باقی
صفات کماله خشیه الله و محبة الله فی محبة عباده و حلم
و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت و جلالت
و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش
و وفاء و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق
پروری و امثال ذلک بوده * و فاقد این اخلاق حسنه
انسانیه ناقص است * و اگر حقائق هر يك از این صفات را
بیان نمائیم (مثوی هفتاد من کاغذ شود) و ثانی کلمه
این شرائط مقتدسه علمیه (حافظا لدینه است) و این
مسلک است که مقصد از آن کلمه مبارکه که منحصر

وصفنا و اجراء احكام شرعيته و باین وسائط محافظه
دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات
محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینی
و ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سایر ادیان
از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول
داشتن است و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیته در این
امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع
ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله
نورانیه (لیظهره علی الدین کلمه) چون آفتاب در قطب
امکان طالع و بر جمیع آفاق لایح میکشت * در قرن خامس
عشر میلاد لوطی که اول یکی از اعضای اتنا عشر هیئت
مذهبیته قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخر
محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل
که عدم تجویز ترویج رهابین و تعظیم و تکریم صدور
حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم
مذهبه زائده بر احکام انجیل با ماب مخالفست نمود *

باوجود آنکه در آن زمان اقتدار باب بدرجه بود که کل
ملوک اوروب از سطوتش منزلزل و مضطرب و ضبط
و ربط امور مهمه قطعاً آورد و در عین قوت و قدرت
مودود و مرابط * و لکن چون در این مسائل
که جواز تزویج رؤسای دینیه و عدم سجود و تعظیم
بر تمثال و صور معلفه در کنائس و ابطال عادات رسمیه
زائده بر مضامین انجیل لوطر محق و محقق بود و بواسطه
لازمه تزویج تشبث نمود * در ظرف این قرون اربعه
و کسری اکثر اهالی امریک و چهارخمس قطعه آلمان
و انگلیس و بسیاری از اهالی نیجه * خلاصه * تقریباً
دویست و پنجاه کرو و از مذهب سائره نصاری در مذهب
پر وستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب
بکمال همت در بر و بجنبند * و حال در سواحل شرقیه افریک
بظواهر حریت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله
نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده و تعلیم و تدریس

و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیّه
زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند. هر طائفه
در ارتفاع مأت خود مشغول و مآدر خواب غفلت
مدهوش ملاحظه نمایند که این شخص باوجود آنکه
معلوم نبود بچه هوایی پرواز میکند و بچه مقصدی
متحرک * بهمت و غیرت رؤسای مذهبش چه قدر
ترویج شد * حال اگر ملت باهوش حق که مظهر تأییدات
الهیّه و مطلع توفیقات ربانیه است اگر بهمت نامت
و غیرت کامله متوسل الی الله و منقطعاً عما سواه تشبث
بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البته
انوار حق مبیین بر کل آفاق ساطع گردد * و بعضی
نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و بعض عالم
در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه
فاروق اعظم حق لازم همچه گمان میکنند که ترویج
سیف منوط است و محدث افانیه * نالتسف استدلالات

نمایند مشهور گردد که در این عصر سیف و اسطوخودوس
زیر و زور نه بلکه سبب وحشت و دهشت و آشوب از قلوب
و نفوس گردد * و در شریعت مبارکه غر اهل کتاب را
بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جاز نه * و حال آنکه
دلالت و هدایت فریضه ذمت هر مؤمن موحد است
و حدیث «انانی بالتیف» و كذلك حدیث «امرأتان
أقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله» در حق مشرکین
جاهلیه که از کثرت تو حش و نادانی از درجه بشریت
ساقط بودند وارد * چه که ایمانی که بضرب سیف
حاصل گردد بسیاری اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب
بکفر و ضلال میشود چنانکه قبائل و طوائف اطراف
مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
«فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» دوباره بدین
جاهلیه برگشته مرتد شدند * و همچنین ملاحظه نمائید
نمایند که تفجرات قدسیه «الله خطه» فلسطیه و حلما

والحان جلیل انجیل بمجامع روحانیان درآمده در آن زمان
کل قبائل و طوایف آسیا و اروپ و آفریقا و آمریکا
و اوقیانوس که جز اثر بحر محیط است مجوس و بت پرست
و غافل از خطایب یوم الست بودند * مقرر وحدانیت
و الوهیت جز ملت موسویه نبوده * بعد از بعثت انفاس
طیبه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت سه سال
حیات جاودانی بر اهلالی آندیار مبذول داشت و بوحی
الهی اسس اساس شریعت عیسویه که در آن عصر معجون
بر الساعه هیئت معلوله بشریه بود تأسیس شد * اگر چه
در زمان آنحضرت آنفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه
فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال
حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مستقی
بیهو ذای اسخر یوطی بودند مرتد شده یازده نفر باقی
ماندند * باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزّت * این
نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیه و روش و حرکات

بهدایت کل من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان
کل ملل اصنامیه و ملت یهود بکمال قوت و اهتمام
بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم مشتمل
گشته برخاستند ﴿ پرید و فو ان یطفؤا نور الله باقوا هم
و یأبى الله الا ان یتنوره ولو کره الکافرون ﴾ و هر یک
از این نفوس مبارکه را ببدترین عذابی شهید نمودند
بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصابی ریزه ریزه
نموده و در کلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این
اشخاص مقتدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک
دفن نمودند باوجود این عقوبات شدیدہ ابتدا در تبلیغ
امر الله فتور نمودہ بدون سل سیف و خراشیدن روی
نفسی * بالاخرہ ملت عیسویہ عالم را احاطہ نموده
بقسمی که در قطعه اوروب و امریک از ادیان سائرہ
آنری باقی ماند و در آسیا و آفریک و جزائر بحر محیط
جَم غفیری از اَہالی الیوم در ظل انجیل داخُلند *

دین الهی بکمالات انسانیّه و اخلاق حسنه و شمیم
مرضیه و دروش و حرکت روحانیه است * اگر نفسی
بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه
احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طبع
منافع ذاتیه مبتز او بصون حمایت حق التجا نموده * بصفت
امانت و صداقت و برهیزکاری و حقوق پروری و مهمت
و وفا و دیانت و تقی بین خلق ظاهر گردد * و مقصود
اصلی از انزال شرائع مقدسه سبایه که سعادت اخروی
و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد *
و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغل و مدبر
گردند * در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد
ذکر نمایم * در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت
نبوی علیه السلام نعمان بن منذر خمی که یکی از ملوک
عرب جاهلیه و مقر سریر سلطنتش مدینه حیره بوده
روزی از کثرت تجرع اقداح مدام عقلش زائل

خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کلدۀ که دودندیم و ایس
و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون
از عالم مستی و سکر بهوش آمد پیرش حال دودندیم
برداشت * تفصیل واقعہ را بیان نمودند بغایت محزون
و دنگون شد * از حبت شدید و تعلق خاطر عظیم کہ باین
دودندیم داشت بر مقابرشان دوبنہا عالی مستی بغریان
ساختہ و پیادگار این دودندیم یوم بئوس و یوم نہیم
در ہر سالی قرار داد و در این دوروز معلوم بحسنت تمام
آمدہ مابین غریبان نشستہ در یوم بئوس نظرش بر ہر کہ
افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نہیم ہر وارد و و افدی را
مظہر احسان و عنایت بی نہایت ساختی و این قاعدہ
و قانون مستمر و ہمین شدید مستحکم بود تا آنکہ روزی
یادشاہ اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا
نمود ناگاہ از دور گوردی بنظرش درآمد در عقب آن
گوہر بادشاہ اسب را نیکبخت و ناخست تا از خیل وجیش

خیمه در بادیه پیدا شد عنان بدا بجانب معلوف داشت
ناید خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه
حفظه بن ابی غفراء طائی گفت بلی واستقبال نموده
نهار را فرود آورده و باز وجه خود گفت در ناصیه این
شخص آثار بزرگی با هر تپا ضیافتی کن و در مهمان
نوازی همی و غیرتی نمازن گفت گو سفندی داریم
ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره
نموده ام پس حفظه گو سفند را دو شیده قدحی شیر نزد
نعمان برده آنکاه کوسفند را ذبح نموده مانند تربیب
داد و آنشب را نعمان از محبت و الفت حفظه بکمال
خوشنودی و سرور بسر برد * و چون فجر طالع شد نعمان
عزم عزیمت فرمود بحفظه خطاب نمود که تو در ضیافت
و مهمان نوازی منتهای جوارم دی را آشکار نمودی من
نعمان بن منذر و قدوم ترا با کمال اشتیاق منتظرم * مدتی
گذشت تا آنکه خط و غلاء عظمه در ديار ط. دوی

پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات یوم یوس در پیشگاه
حضور نعمان حاضر کشت پادشاه بغایت آزردہ
خاطر شدہ • آغاز عتاب نمود کہ چرا چنین روزی بحضور
رفیق خود شتافتی کہ روز یوس یعنی سختی است
اگر امروز نظرم بریکانہ فرزندم قابوس افتد بجان امان
نیابد اکنون حاجتی کہ داری بخواہ حنظلہ گفت از یوم
یوس بخیبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیات و بقاست
و چون مراد این ساعت چشیدن کاس ہلاک مقرر
از خزان ارض چہ فائدہ متصور نعمان گفت از این
امر چارہ نیست * یس حنظلہ بر زبان راند مر اچندان
امان دہ کہ بہزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا
نمایم و در سال آیندہ یوم یوس حاضر کردم نعمان
ضامن خواست کہ اگر در وعدہ مخالفت نماید ضامن را
بقتل رساند حنظلہ متعیرانہ بہر طرف نگر نیست *
تا آنکہ نظر شہر بہ ملک بن عمرو و بن قیس شدیانی

یا شریکا یا ابن عمرو * هل من الموت محاله
یا اُخا کل مصاب * یا اُخا من لا اُخاله
یا اُخا التَّعْمان فیک الـ * یوم عن شیخ کفاله
این شیبات کریم * اَظم الرحمت بالله
شریک کفّت ای برادر بجان جو اُمر دی نتوان نمود
بیچاره متحیر ماند * پس شخصی که موسوم بقراد بن
اجدع کلّبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه
اگر یوم یوس سنه آیه حفظه را تسلیم نماید هر حکم
که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس
نعمان بآنصد شتر بختفظه احسان نموده روانه ساخت
در سنه بعد روز یوس چون صبح صادق از افق مشرق
سر بر آورد نعمان باحشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه
بمحفل غریبان نمود و قرا در ا بهمراهی آورد تا معرض
سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبانت
گشودند * تا غروب مهلت خواستند که بآنکه حفظه

یاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد
باری چون قریب بغروب شد قرا در ابر همنه ساخته
تا گردن زنند ناگاه از دوردست واری پدید شد که بسرعت
تمام می ساخت نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی
وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
نزدیک شد حنظله طائی بود نعمان را آمدن او موافق نیفتاد
گفت ای جاهل احمق باوجود آنکه از بنجه مرگ
گریختی باریگر چرا در او سختی حنظله گفت وفای
بعهد زهر هلاهل هلا کتر ادر مذاق من شیرین و گو را را
نمود * نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا
پروری و مرععات عهد و پیمان چه امری بود
حنظله گفت اقرارم بوحدا یت الهیه و ایمانم بکتاب منزله
سماویة * نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس
مسیحانی زنده و در صراط مستقیم روح الله یوینده ام
نعمان گفت نفحات قدس ته * و ح الله را به مشاهد من

بر آورد احوال انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین
اشراف نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل
بالحان جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت
و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راست گشته
بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین
رحمت بیایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن
مایوس و محروم بودیم * و فوراً غریبان را خراب نموده
از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار
نمود * حال ملا حظہ نمایند که شخصی از اهل بادیه بحسب
ظاهر گنہام و یتیم چون بصفتی از صفات مخلصین
ظاهر شد چنین پادشاه غیور را باجم غفیری از ظلمت
شام ضلالت نجات داده * بصبح هدایت دلالت نمود
و از یاد یثیلاکت بت پرستی خلاص نموده * بساحل بحر
و حدایت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی
که فاعل الہیہ آف - جمیع بت پرستان را از

واجب است * خلاصه قلب در مستقی درجه احزان
و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم
لائق و سزاوار است نمینند شمس حقیقت بر کل آفاق
مشرق و مادر ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم
از کل جهات متعرج و ما از تشنگی سوخته و افسرده
و ناتوان مواند الهیه از سماء احدیت نازل و مادر مفاز
قطر سرگشته و حیران ﴿من میان کفّت و کریمیت﴾
و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب العیان سائر
بتدین بدین الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است *
مثلاً لحظه فرمایند که خطاب الهی بجمال نورانی و فلك
در حمانی سرور اهل عالم ﴿و جادلهم بالتی هی احسن﴾
وارد و بحدار و ملائمت مأمور چنانچه آن شجره مبارکه
(الاشرقیه و لا غربیه) نبوت ظل الطاف ینهایت را بر سر
عموم اهل عالم افکند و بملاطفت کبری و خلق عظیم
فتا، حد کت منف مه دند و همجنه: حضرات ...

بفرعون ذي الاوتاد بامر (قولاً له قولاً لينا) مأمور
باوجود شهرت سير خيريه أنبيا وأولياء الهى كه سيرة
الحقيقة در جميع مراتب هيئت بشرية را تاقيم الساعة
اسوة حسنه است * مع ذلك بعضي از اين تَلَطُّفات
و تعطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق كتب
مقدسه الهيه محروم و مهجور گشته * از اهل سائر اديان
كمال اجتناب و احتراز را مجرى و ابتدا تعارفات عادي را
نيز جاز نميدانند * باوجود عدم جواز الفت و معاشرت
چگونه ميتوان نفسي را هدايت نموده از ظلام فاني
لا بصبح نوراني الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال
بصعود اعلی افق علم و هدى تشويق و تحريص نمود *
حال معين انصاف ملاحظه نمايد كه اگر حنظله
بانيمان اين مندر با كمال محبت و صداقت و مهرباني
و مهمان پروري حركت نميكرد آن پادشاه و جم غفیر
از مشكلات اين جهان - آگاه نميگشتند -

قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت
سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود * اگر شخصی
از مؤمنین موحدین در حین ملاقات بانفسی از ملل اجنبیه
اظهار احترام نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت
و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این
کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شوق القمر
نیز بیند اقبال محق نماید و ثمره اجتناب این باشد که
اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن
نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان بیادیه غفلت
و بطلان فرار نماید و چون بمالك و وطن خود درسد
در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرائط
انسانیت منتهی درجه قصورند * اگر قدری تفکر
در آیات و بینات قرآنیه و روایات مأثوره از نجوم سماء
احدیت غائب معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی
بصفات اعلیه متصف و باخلاق و روحانیه متخلق باشد

و مشرق الطاف و رحامه است بجهت کل موجودات *
چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف
و بردباری و صبر و صحت و معصومیت و حقوق پروری
و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاحظت
و غیرت و حمیت و انسانیت است * پس اگر نفسی
فی الحقیقه یا ک و مقدس باشد متشبث بوسائلی شود
که جلب قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع
عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیه
چشاند * حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت
ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود می نمایم و تعصب
و حمیت جاهلیه را وسیله عزت و اعتبار خویش می شماریم
باین قناعت نخوده بتکفیر و تدمیر یکدیگر می کشیم
و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانایی و زهد و ورع
و تقوای الهی نماییم بطعن و سب این و آن برداریم
که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت
زید قلیل است و دیانت عمر و ضعیف * افکار فلان

مشابه اطوار فرنك است واسرار فلان متوجه نام
ونك * صف جماعت دوش پیوسته بود و اقتدای
بشخص دیگر جاز و شایسته نه * در انحاء شخص
توانگری بحدائق باقیه نشافت * و خیرات و مبرات
در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت * بنیان شریعت
خراب شد و اساس دیانت تار و مار * بساط ایمان
منطوی شد و اعلام ایتقان محقق گشت * عالم بضلالت
افتاد و در دردمظالم فتور و رخاوت حاصل شد * روزها
و ماهها بسر آمد * و عقار و ضیاع در دست مالک سال
گذشته باقی ماند * در این شهر هفتاد حکومت مختلفه
مرتّب بود * و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج
حکومت یادگار ماند * روزی دویست احکام متضاده
و فتاوای متباینه از يك مصدر ظاهر و حال تجاوز
از نیجاه نیاید * جم غفیری از عباد الله بجهت محاکمه
سرگردان و حال در مأمّن راحت مستتریح و در امان

مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب * حال این مسلک
مستقیم نیز متروک شد * این چه دیانت کفریه است
و این چه ضلالت شرکیه * و اوایلا و اشریعتا و ادینا
و امصیتا * ای برادران مؤمنین زمان آخر است
و روز قیامت نزدیک * باری باینگونه کلمات نخدیش
اذهان بیچارگان اهلالی و تشویش قلوب در ماندگان
مساکینی میشود که از حقائق امور و اساس این اقوال
خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیه
در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور * لهذا گمان
میکنند که قاتل را غیرت دینیه و خشیه الله بران داشته
و حال آنکه قاتل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی
خود را می بیند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را
مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت
لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود
الشفه انچه طسه اش، چون مشک حان عالم و امعظ منمو د

ورنه این جفندان دغل افروختند

بانك بازان سمنفید آموختند

بانك همدهد گریاموزد قطلا

رازه همدهد گوو پیغام سبا

وعلمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف
و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی
و بانیست البته نفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل
مراتب بکمال جد و جهد طالب و در تشریث و سائل مابه
الترقی بجنهای همت ساعی و مجاهد * و اگر نفسی از این
مقاصد خیریه غافل البته مقبول درگاه احدیت نبوده
بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر و در منهای فقر
بکلمه غناناطق *

گر ضروری لمتر است و تیزخشم

کوشت یارش دان که او را نیست چشم

از مقصد تا محقق فرقهاست

علم و دانش و یاکي وزهد و ورع و آزادي بهيئت
ولباس نبوده و نيست * در زمان سياحت کلمه مبارکه
از شخص بزرگواري استماع نمود که تا بحال شيريني
آن کلمه از کامم نرفته و آن اينست * نه هر عمامه دليل
زهدي و علمست * و نه هر کلاهي علت جهل و فسق
اي بسا کلاه که علم علم بر افراخت * و اي بسا عمامه که حکم
شرع بر انداخت * و کلمه ثالث از اين کلمات مقدسه کلمه
(مخالفا لهواه) وارد * چه قدر اين عبارت شامل معاني
جليله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتعت
است اساس اخلاق ممدوحه انسانيت است * وفي الحقيقه
اين کلمه شمع عالم و بنيان اعظم اخلاق و روحانيه نورانيه
بني آدم است * معدل کل اخلاق و سبب اعتدال حقيقي
تمام شيم من ضيئه انسانيت * چه صكه هوای نفس
آتشي است که صد هزار خرمين و وجود حکماي
دانشمند را سوخته و دريای علوم و فنونشان اين نار

صفات حسنه انسانيه آراسته و بزور عرفان پيراسته
لكن اتباع هوى شيم مرضيه آنشخص را از هيئت
اعتدال خارج نموده در حيرت افراط انداخت * نيت خالصه را
نيت فاسده تبديل نمود * و همچنين اخلاق در مواضع
لائقه ظاهر نكشست بلكه بقوت هوى و هوس
از مسلك مستقيم نافع منحرف بجهج غير صحيح مضر
متحول گشت * اخلاق حسنه عند الله و عند مقررين
در گاهش و نزد اولي الالباب مقبول و ممدوح ترين
امور * لكن بشرط آنكه مركز سنو حش عقل
و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقيقى باشد * و اگر
حقائق اين امور كما هو حقّه بيان گردد كار بتطويل
انجامد و موضوع و محمول از ميان برود * باري در اين بحر
هائل هوى كل طوائف آورد پايين همه تمدن و صيتها
هالك و مستغرق و از اين جهت كل قضاياي تمدنيه شان
ساقط النتيجه است * بعضي از اين كلمه تعجب ننمايند

از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوام جمیع
شون تمدن سعادت بشر به است و سعادت بشر به
در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی
از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمه این
دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است * و تمدن صوری
بی تمدن اخلاق حکم (اضغاث احلام) داشته و صفای
ظاهر بی کمال باطن (کسر اب بقیعه بحسبه الظآن ماء)
انکاشته گردد * زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت
و آسایش عمومیت از تمدن ظاهر صوری بتمامه
حاصل نشود * و اهلالی اورپ در درجات عالیه تمدن
اخلاق ترقی ننموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیه
ملل اورپ و واضح و آشکار است * مثلاً ملاحظه نمائید
که الیوم اعظم آمال دول و ملل اورپ تغلب و اضمحلال
یکدیگر است و در کمال گره باطن باظهار منتهی درجه
الفتن و محبت و اتحاد مشغول و قضا مشهوره بادشاه

قوة عسكريه بیشتر از ملوك جنگ اور بدل جهد بلیغ
مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شدیده میسر
نگردد * در ظاهر بهانه نموده لیل و نهاراً جمیعاً با عظم
جهد و جهد در تدارکات حربیه میكوشند و اهالی مسکین
انچه بغرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید اتفاق
این راه کنند و چه قدر آلا ف از نقوس که صنائع نافع را
ترک نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلات مضرة
جدا داده که بیشتر از بیشتر سبب سفک دماء انباء
جنگ است مشغولند * و هر روز آلات حراقة جدا داده
احداث و ایجاد میکنند * و دول مجبور بر این صگردند
که آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات
جدا داده کوشند * چه که آلات حربیه قدیم با آلات
حربیه جدید مقاومت نماید * چنانچه در این ایام
که سنه هزار و دو و یست و نود و دو هجریست در ممالك
آل انصاریه تفکک جدا شده و در ممالك محقه اتحادت ب

کروب آتش بارتر * و در هدم بنیان انسانی شدیدتر
و سریع‌التأثیر تر است * و این مصارف باهظه را باید
که رعایای فلك زده تحمل نمایند * حال انصاف دهید
که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب
آسایش و راحت عمومی و وسیلهٔ اجتهلاب مرَضات
الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدّ مرّار کان
آسایش و سعادت است * در سینهٔ هزار و هشتصد
و هفتاد میلادی که محارب بین آلمان و فرانسوا وقع شد
از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه
و مدافعه مأیوس و مقهور گشته گشتند * چه بسیار
بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد * و چه بسیار مدین
در شام در منتهای معموریت بود و بامداد عالیها
سافلها گشت چه قدر اولاد صفار که یتیم و بی پرستار
ماندند * و چه قدر پدران و مادران سائلخورده نمره
زندگانشان چه آنان نه، سیده، ادا، خاك، خه، غلظان.

مانند * و همچنین کیفیات احراق کتابخانه‌ها و بعض
انیشه جسیمه فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسگریه
باجمیع عساگر عجم و حه مریشه و وقایع مؤله و حرکات
موحشه طائفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف
و مخرب جمعیات متضاده متقاتله درباریس و منازعه
و عدوان مابین رؤسای دینه قاتولیک و حکومت آلمان
و ظهور فتنه‌ها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی
میان حزین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا *
خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق
طوائف اروپ میباید بسیار * و این عبد چون هتک
جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده
حال و اوضاع است که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر
تصدیق اینگونه امور نماید آیا طوائف و قبائلی که
مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه
در مایه‌هایشان جاریست چگونه سزاوار است که ادعای

از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی
و چون این نتیجه باقی و بایدار نه لهذا نزد اولی الالباب
تقید و اهتمام را سزاوار نیست * در قرون سالفه کرا را
و مراد از حکومت آلمان غالب بر فرانسای گشت و همچنین
سلطنت فرانسای دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود
حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان
پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صورت گرفته کرد
لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور
نمایند و لکن متابعت هوی صد هزار حجاب ازدل
بر دیده افکند و بصیرت هر دو نابینا گردد *
چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب ازدل بسوی دیده شد

بلی تمدن حقیقی و قتی در قطب عالم علم افسر از آن که
چند ملوک بزرگوار بماند همت چون آفتاب
و خشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت

پیش نهاده * مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت
گذارند و جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد
انجمن دول عالم نمایند و يك معاهده قویه و میثاق و شروط
محكمه تائنه تأسیس نمایند و اعلان نموده بانفاق عموم
هیئت بشریه مؤگد فرمایند * این امر اتم اقوام را که فی
الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض
مقدس شمرده * جمیع قوای عالم متوجه نبوت و بقای
این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومیّه تعیین
و تحدید حدود و نفوذ هر دولتی گردد * و توضیع روش
و حرکت هر حکومتی شود * و جمیع معاهدات
و مناسبات دولته و روابط و ضوابط مابین هیئت
حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد * و کذا لک قوه
حریه هر حکومتی بخدای معلوم مختص شود * چه
اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی از دیاد یابد
سبب توقف دول سازه گردد * نادی، اصلا منهای، این عهد

شرطي از شر و طرافه غايه كل دول عالم بر اضمحلال
او قيام نمايند بلكه هيئت بشرية بكمال قوت بر تدبير
انحكومت برخيزد * اگر جسم مريض عالم باين داروي
اعظم موفوق گردد البته اعتدال كلي كسب نموده
بشفاي باقى دانشى فائز گردد * ملا حظه فرمائيد كه اگر
چنين نعمتي ميسر شود هيچ سلطنت و حكومتي محتاج
تنبه و تداركات مهمات جنگ و حرب نباشد * و مضطر
باصطناع آلات حربه جديده بجهت مقهوريت نوع
انسان نگردد * بلكه بعكر قليلي كه سبب تاثير
مملكيت و تاديب اهل فساد و شقاوت و منع قتل
داخليه است محتاج و بس * از اين جهت اولاً بنندگان
الهي عموم اهالي از تحمل انتقال مصارف باهظه حربه
دول راحت و مستريح شوند * ثانياً نفوس كثيره اوقات
خود را دائماً در اصطناع آلات مضره كه شواهد در نديكي
و خوار خوارى و منافى موهبت كليّه عالم انساني است

و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجات نوع
بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر سر
تاجداري مستقر و کافه قبائل و امم در مهبط آسایش
و راحت آرمیده و مستريح شوند * و بعضی اشخاص
که از هم کلیه عالم انسان بخیابند این امر را بسیار
مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند بچنانست بلکه از فضل
پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همت
بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرامزمانه
هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همت
همت غیرت غیرت لازمست چه بسیار امور که در ازمنه
سابقه از مقوله ممتنعات شمرده میشد که ابداً عقول
تصور و وقوع آنرا نمیدود * حال ملا حظہ مینمائیم که بسیار
سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه
آفتاب انور جهان مدینیت و سبب فوز و فلاح و راحت
و نجات کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود *

عالم جلوه گر گردد * چه که آلات و ادوات حربیه
بر این منوال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
هیئت بشریه و اصل گردد * از این تفصیل مشروح
گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان بخون
خواری و تیز چنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی
و تبصیر و اهلاک جیوش و اهلالی نبوده بلکه سبب
بلند اختری و جوان تختی صیت عدالت پروری و دلجویی
عموم رعایا از اعلای و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قری
و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع
اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزیید
تروت و غنای عمومیدست * ملاحظه فرمائید که در امکان
چه بسیار ملوک جهانگیر بر سر پر کشورستانی
مستقر گشتند * ازا جمله هلاکو خان و امیر تیمور کورکان
که فی الحقیقه قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف
آوردند و ملوک کورکان را از آنجا ک...

ایاچه نره ازاين فتوحات جسيمه مترتب شد مملكتي
معمور گشت و ياخود سعادت منظر آمد سبب استقرار
سلطنت شد * و يا باعث انقراض حكومت از آن خاندان
گردید * هلا كوی چنگيز جنك انگيز از جهان
گيريش نره مشهور دند * جز آنكه قطعه آسيا از ناره
حروبات شديد چون تل خاكستر گشت و امير تيمور
از كشورستاني بغير از نشئت جمعيت عالم و تخريب بنيان
بي آدم نتيجه حاصل نكرد * و اسكاندرومي
از فتوحات عظيمه اش جز سقوط پسرش از سر بر
تاجداري و تغلب فلسقوس و بطليموس بر كل ممالك
فائده مشاهده نشد و ناپليون اول از ظفر بر مملوك
اوروپ الا تخريب ممالك معموره و تدبير نفوس عامه
و استيلاء ترزل و اضطراب شديد در قطعه اوروپ
و اسيري نفس خود در انجام آيام فواثدي نيافت *

عادل او شیروان بادل نامیل عاید له ان سرور داد
پرود در زمانی بر سر بر جهان بینی مستقر شد که بنیان قوی
الارکان سلطنت ایران را از هر جهت خنل و فساد
طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده
بنیان ظلم و بیداد را قلعه و قمع و هیئت پریشان ایران را
در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود در مدتی قلیله ممالک
پژمرده ویران ایران به بر تو حیات بخش نو جهانش
زنده و بر ازنده ترین ممالک معموره مسکونه گشت
قوای متحاله حکومت را تکرار اعاده و مز داد و صیت
عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعه را احاطه نمود * جمهور
أهالی از حنیض ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت
صعود نمودند * باوجود آنکه از ملت مجوس بود صدر
آخر بنش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارک (انی
وُلِدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكٍ عَادِلٍ) ناطق گشتند و اظهار مسترت
اندر لایحه کرامت ائمه علیهم السلام را

یا خود بجهان یی و خوں و یی * ملاحظه فرمائید
که در قطب ابداع بجهه شانی مفتخر و متباهی گشت
که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند
و بحیات ابدیه موفق گردید * و اگر بیان زندگی دائمی
بزرگواران بپردازیم کار این مختصر بطول انجامد و چون
واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تاثیر
فوائد کلیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد
لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول
ناس است ذکر کنیم * ولیکن اگر ازین مختصر نتایج
حسنه مشهود گردد از شاه الله تعالی من بعد بآس اساس
حکم الهیه در عوالم ملکیه برداشته بعضی کتب مفیده
مفصله تحریر گردد * باری در عالم وجود سطوت قاهره
جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکنند * و بنیان
مخصوص حصون حصینه مقاومت ننماید * چه که

فصل اول در بیان احوال و احوال و احوال

درجه معوريت و آبادي سرافر از شود در دورايت
اعظمست كه بر افزر هر جهانباني سابه افكند عثابه
نير اعظم انوار ساطعه حكومتش بكمال سهولت
در اركان عالم نفوذ كند * رايت اوليه عقل و رايت ثابيه
عدل * اين دو قوه عظيم را جبال آهنيين مقاومت نتواند
وستد كنند بر امتانت نمائند * و اين واضع و بديهي است
كه حيات اين عالم فاني چون نسام صبحگاهي بي ثبات
و در مرور * در اين صورت خوشا بزگوار كه در سبيل
رضانيت باري صيت ممدوحه و ذكركيري بادگار گذارد
چو آهنگ رفتن كند جان ياك

چو بر تخت مر دن چو بر روی خاك
بلي جهان كشائي و كشورستاني ممدوح و بلكه در بعضي
اوقات جنتك بزيان اعظم صلح است و نديم سبب تعمير
مثلا شهر يار بزرگوار ي اگر در مقابل عدوي باغي طاغي
صف جنتك يار ايد و يا آنكه بجهت جمع شمل هيئت

و شجاعت برانگیزد * خلاصه محاربه اش مبني بر نوایای
صالحه باشد في الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم
جوهر عدل و این جنك بنیان آشتی است * الیوم شایسته
ملوك مقتدر تأسیس صلح عمومیت زیرا في الحقیقه
آزادی جهانیان است کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه
مطیعاً لامر مولاه است * این معلوم و مبرهن است
که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است
و شرف و عن تش در متابعت او امر و نواهی خداوند یکتا
نورانیت امکان بدیانت است و ترقی و فوز و سعادت
خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه * في الجملة
ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً
و باطناً اعظم اساس متین و صبین و اکبر بنیان قویم
دیزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه
و صوریه و ضابط سعادت و مدینت هیأت عمومیه
بشریه است دیانتست * اگر چه بعضي سبك مغزان

وروش بعضی مدعیان کاذبه تدبیر را میزان قرار داده
کل را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی
عموم انکاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب
بغض و عداوت کلیه بین اقوام بشریه شمرده اند *
و این قدر ملاحظه نمودند که اساس ادیان الهی را
از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود * چه که هر
امر خیری که در ابداع شبهه آن متصور نه قابل سوء
استعمال است * مثلاً اگر سراج نورانی در دست
جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه یغروزد و ظلمت
مستولییه زائل نکردد بلکه خانه و خود را هر دو
بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
مذموم است * لا والله سراج هادی سبیل و نور دهنده
شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم *
از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لتر نام از اهل
فانسه و کتب عده داده اند ادیان تصنیف نموده که

حرکات و سکنات یاراکه رئیس مذهب کاتولیک است
و قتن و فساد رؤسای روهانیه ملت مسیحیه را میزان
قرار داده برروح الله زبان اعتراض گشوده * و بعقل
سقیم ملتفت معانی حقیقه کتب مقدسه الهیه نگشته
بر بعضی مضامین کتب منزله سماویه محدودرات
و مشکلات بیان کرده ﴿ و نزل من القرآن ماهو شفاء
و درجه للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً ﴾

خوش بیان کرد آنحکیم غزنوی

بهر محجوبات مثال معنوی

که زقرآن گر نه بند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی نیابد چشم کور

﴿ یضلل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلل به الا

الفاستقین ﴾ این معلوم و واضعست که اعظم وسائل

في البلاد محبت والفت واتحاد كلّي بين افراد نوع
انسانی است * و هیج امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق
متصور و میسر نگردد * و در عالم آکل و سائل الفت
و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است (لو انفت مافی
الارض جمیعاً ما آلت بین قلوبهم و لکن الله آلف
بینهم) چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی
باطنی و ظاهری قبائل و حلوائف متضاده متقاتله را
در ظل کلمه واحده جمع نموده * صدهزار جان حکم جان
و احد یافته و هزاران نفوس بهیت شخص یکانه
جسم گشته

بر مثال مویها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان

چونکه حق رش علیهم نوره

مشرق هرگز نگردد نور هو

جان گرگان و سگان از هم جداست

تفصیل واقعہ در زمان بعثت انبیای سلف علیہم السلام
و اطلو احوال و آثارشان کا ہو حقہ در تواریخ معتبرہ
مفصلاً مذکور نہ * بلکہ در آیات قرآنہ و احادیث
و تورات مجمل ذکر شدہ * لکن چون از زمان حضرت
موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحہ
و تورات و تواریخ معتبرہ مندرج * لہذا مختصراً
بیان میشود تا بر اہمین متقنہ نزد کل معلوم و واضح
گردد کہ در عالم وجود آیا دیانت اس اصول اصلیہ
انسانیت و مدنیت است * و یا خود چنانچہ ولتر و امثال
او گمان بر دہاند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش
جمعیت بشریہ است * و از این جہت کہ بحال انکار بجمہت
طائفہ ازلو اائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود
کہ مطابق تواریخ صحیحہ عموم ملل و مصدق کل اہل
عالم است * در زمانیکہ بنی اسرائیل در مملکت مصر
از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر

و قسوت قوم خود قبضي واذلال وحقارت سبطي
که غريب ميشمردند برخاستند و مسدتي مسديدي
اسرائيل مختلف و متفرق شده درخت آبادي ظلم و جور
قبطيان اسير و دراعين کل ناص سفيلى و حقير بودند *
نقسهى که حقير ترين قبطي اذيت و جفا بر عمن بز ترين
سبطي مينمود * تا آنکه اسارت و ذلت و مظلوميت
بدرجه نهايت رسيد * شب و روز بي اسرائيل نه از جان
در امان و نه اطفال و عيالشان را از بيدادى عوانان فرعون
ملجأ و پناهى نمايان * طعامشان از فرط مصائب و آلام
قطعات دل پر خون و شرابشان سرشك مشابه جيعون
بني اسرائيل در اين حال پر ملال * تا که جمال موسوي
اشعه نار احدثه را از شطر وادي ايمر بقعه مبارکه
مشاهده فرمودند و ندائي جان فرزاي الهي را ازار
موقده ربانيت در شجره (لا شريقه ولا غربيه) استماع
نمودند * و نبوت کلیه مبعوث گشتند * و چون سراج

کشتگان ظلمات جهل را بر سیل مستقیم علم و کمال
دلالت فرمودند * و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را
در ظل کلمه واحده جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد
کامل را بر اتلاف اتفاق و یگانگی بر افراختند و در مدّت
قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت گشته
از یگانگی یگانگی حق گردیدند * و از حقارت و ذلت
و مسکنّت و اسارت و جهالت خلاص شده * بختی
درجه عزّت و سعادت فاز گشتند * بعد از مملکت
مصر رحلت نموده توجه بوطن اول اسرائیل کرده
بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحـل
نهر اردن و اریحار افتح نموده در آن بلاد ساکن
و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون
خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت
تصرف بنی اسرائیل آمد * و این طائفه در جمیع شؤون
و صفات و فضائل انسانیه از عظم و عظمت و ثبات و مهمت

و ملل عالم تفوق نمودند * يك شخص اسرائيل در آن
عصر اگر بين مجمي داخل ميشد بجمع شميم سر ضيه
ممتاز بود حتى قبائل سائر در مدح نفسى اگر زبان
ميگشودند نسبت اسرائيلى ميدادند * و در تواريخ
متعدد مذکور كه فلاسفه يونان مثل فيثاغورث اكثراً
مسائل حكمت الهيه و طبيعيه را از تلامذه حضرت
سلیمان اقتباس نمود * و سقراط بسياحت شتافته با بعضى
از اجله علمای ربانى اسرائيلى ملاقات نموده در مباحث
يونان بدين اعتقاد و وحدانيت الهيه و بقاى ارواح
انسانيه بعد از خلع لباس اجسام عنصريه را تأسيس نمود
عاقبت جهله يونان بر آن واقف اسرار حكمت اعتراض
نموده بر قتلش قيام نمودند و پادشاه يونان را اهلالي مجبور
ساخته در مجلس سقراط را پياله سم پخشاييدند * باري
مختصر اينكه بعد از آنكه ملت اسرائيليه در جميع مراتب
تمدن ترقى نمود و عنتهى درجه سعادت فاز گشت قليلا

نموده بعدات و سمیه و اطوار غیر مرصیه مشغول شدند
در زمان رجوعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل
اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود
سرسلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت
چند قرن محاربه بین رجوعام و یاربعام و سلاله شار
واقع گشت و قبائل یهود مختلف و متفرق شدند
بالاختصار از این که معنی شریعه الله را فراموش نموده
بتهصبیات جاهلیه و خصائل غیر مرصیه یعنی وطنیان
متصف شدند و علمایشان لوازم حقیقه انسانیه مندرجه
در کتاب مقدس را انسیاً منسیاً انکاشته در فکر منافع
ذاتیّه خود افتادند و ملت را بمنتهی درجه غفلت و جهالت
مبتلا کردند * از عمره اعمالشان آن عزت یابدار بمنتهی
درجه ذات مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان
مسلط بر ایشان گشته * و ایت استقلالشان سر نکون شد
جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دینیّه

مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را برانداخت. بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده بابل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخص شده مر اجعت بیت المقدس نمودند. حزقیای و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لایح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یهود متوجه اغراض نفسانیه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر علیه السلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار بجائی انجامید که عساکر ملوک و جمهوریت رومان مر ارا و کردار اعمالک اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود تقسمی که جمیع رجال را قتل و نساه

حسرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تل
خاکستر نمود * و بعد از این مصیبت کبری ستاره
حکومت بنی اسرائیلان در مغرب نیستی متواری شد
و تا بحال برانخدوال این ملت مضطحل گشته در اطراف
عالم پراکنده اند ﴿ و ضربت علیهم الذلّة و المسکنة ﴾
و این مصیبتین اعظمین مختصر و طیطوس در قرآن مجید
مذکور ﴿ و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن
فی الارض مرتین و لتعلقن علواً کیراً ﴾ فاذا جاء وعد
اولاهما بعثنا علیکم عباداً لنا اُولی بأس شدید * فحاسوا
خلال الدّیار و کان وعداً مفعولاً ﴿ تا آنکه میفرماید
﴿ فاذا جاء وعد الآخرة لیسوا و جوهکم و لیدخلوا
المسجد کما دخلوه اُول مرة و لیترّوا ما علوا تیرا ﴾ باری
مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقه چگونه
سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف
و ترقی طوائف ذیلله اُسیره حقیره جاهله میشود و چون

نورایت عظمی بظلمت دهاء تبدیل میشود * و چون
دفعه نایبه علام و آثار تشریف و ذلت و نیستی و مقهوریت
طائفه اسرائیلیان نمودار شد * نفعات طیبیه قدسیه روح
الله بر شواطی نهر ارادن و خطه جلیل ساطع گشت
و ابر رحمت بر خاست و بر آن دیار امطار روحانیت کبری
مبدول داشت * و از رشحات و طفحات بحر اعظم بریه
قدس بر یاحین معرفه الله معطر گردید و جوامع الحان
جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت در آمد *
و بنفس مسیحانی نفوس میده سراز قبر غفلت و جهالت
بر داشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن
نیر اوج کمال در داشت و صحراء اورشلیم و فلسطین
حرکت نموده کل را با صبح هدایت دلالات میفرمودند
و باخلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت مینمودند
و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال نموده
که

ولكن چه فائده كه كل اعراض نمودند و بر اذیت آن
معدن علم لدني و مهبط وحي الهي برخاستند الا معدودي
قليل كه متوجهاً الى الله از شئون ظلمانيه امكان مقدس شده
قصده معارج لامكان نمودند * خلاصه جميع بليات
شديده بر آن مشرق الطاف الهيه و ابر دقتسى كه اقامت
و استقرار در قريه ممكن نبود باوجود اين علم هدايت
كردنى مرفوع و اساس تمدن اخلاق انسانيه كه اصول
مسديت جامعه است مؤسس گشت * در فصل پنجم
ايمسى و هفتم از انجیل متى نصيحتي ميفرمايد كه ترجمه اش
اين است در بدي و شرور و اذيت مقابله بالمثل ننمائيد
اگر نفسى بر طرف ايم روي تو پانچمزه زند طرف
ايسر را بر گر دان و همچنين در آيه چهل و سيم ميفرمايد
شنيده ايد كه گفته شده است قريب خود را دوست
دار و دشمنت را بعد اوت ميازار * و اما من چنين ميگويم
دشمنانتان را دوست داريد و ذكر خير كنيد بد گويان

اذیت و طرد میانند ایشانرا دعائتمائید تا بمنزل فرزند
پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او برگزیده کار
و نیکو کار هر دو مشرف و ابرو هست او بر ستار و ابرار
هر دو و محضر ذرا اگر دوستان خود را دوست دارید
چه اجر و صریحتی از برای شماست * آیا مأمورین انجمن
اعشار اغلال چنین غیما کنند و تعلیمات آن مطلع حکمت
آئین از این قبیل بسیار فی الحقیقه نفیسی که باین صفات
مقدسہ متصف گردند جوهر و وجود و مطالب تمتد
حقیقی هستند * خلاصہ آن حضرت شریعت مقدسہ را
بر دو حایت صرفہ و اخلاق حسنہ تأسیس و نفوس
مؤمنہ را روش و مسلک خالصی کہ جوهر حیات عالم است
تعیین فرمودند چنانچہ آن مظاهر ہندی ولو در ظاہر
باعظم نقصت و عقوبت ظالمین مبتلا شدہ * و لکن فی
الحقیقہ از ظلمات خدایان یہود نجات یافتہ در صبح ابداع
بانوار عزت سرمدیہ مشرق و لائح گشتند و آن ملت
جسیمہ یہود معدوم و مضطرب شدند * و لکن ان

نفوس معدوده چون بظال شجره مبارکه عیسویه
شتافتند فی الحقیقه هیئت عمومی عالم را تبدیل نمودند
در آن زمان جمیع اهل اقالیم عالم در منتهی درجه نعصب
ونادانی و حمیت جاهلیه و شرک بوجدانیت الهیه بودند
مدعی اعتقاد بوجدانیت جز شرذمه قلیله بودند و آنان
نیز بکلی مخدول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج
امری قیام نمودند که منابر و مضاد آراء جمیع هیئت
بشریه بود * و کل ملوک چهار قطعه از قطعات خسته عالم
براضه حلال ملت عیسویه بآتم عزم برخاستند مع ذلک
عاقبت اکثری نجان و دل در ترویج دین الهی شتافتند
و کل ملل اوروپ و بسیاری از طوائف آسیا و آفریک
و بعضی متکین جزائر بحر محیط در ظل کلاه توحید
جمع شدند * حال ملاحظه نمائید که آیا در وجود ازهر
جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری
محیط را فرغش چون ادیان الهی متصور گردید و یا امری

بمعز عیلام بوده و یا خود اساس تربیت تقوم در جمیع
اخلاق جز شرائع سماویه مشهور گشته صفاتی که حکما
در متقی درجه فلسفه یان فایز و خصایب که در اعظم درایج
کمال بذات متصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق
و ایمان و مظهر آن شیم مرصیه انسانییه میگردیدند *
ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هدایت را از آبادی
الطاف روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل
گشتند بجه درجه از اخلاق و اصل گشتند که جالینوس
حکیم مشهور با وجود آنکه از منت مسیحیه بود مع
ذات در ستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب
افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده در قوم است
که بعینه ترجمه آن اینست * جهود نامس سیاق اقوال
برهانیه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات
و رموزیه از اختیارات ثواب و عقاب در دار آخرتند و دلیل
بر نبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنم قوم میرا

و مومن و اراين طایفه افعال حسنه صدور مييابد مسل

افعال نفسي که فيلسوف حقيق است چنانچه جميع ما
عيانا مشاهده مينماييم که از موت مخافتي ندارند
و از کثرت حرص و اشتياقشارت بعدل و انصاف

از متفلسفين حقيق محسوسند انتهى کلام جالينوس* و مقام
فيلسوف در آن زمان و بعقیده جالينوس مقامی بود که اعظم
از آن در ابداع تصور نيمود ملاحظه نماييد که قوه
نورانيه روحانيه اديان الهيّه جمهور متدينين را بر وجه
از کالات فائز ميگرد مايد که مثل جالينوس حکيم با وجود
آنکه از افراد آن ملت نبود چنين شهادت ميدهد
و از آثار اين اخلاق حسنه اهل انجيل در آن آئینه
و اعصار تشبث بخيرات و اعمال صالحات نمودند
و چارستانها و دارالشفاهها و مواضع خيرات تأسيس شد
چنانچه اول شخصيکه در مسالك رومان محلات عموميّه
نحوهت معالجه مساكين و محرومين بي پرستار بديان نهاد

از ملوك رومان كه بر نصرت امر حضرت روح الله
قيام فرمود * و بكمال همت در ترويج اساس انجيل جان
فدائي نمود * و سلطنت رومان را كه في الحقيقه عبارت
از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر
و سر كوز گردانيد * و اسم مباركش در جغرافيا چون
ستاره سحري دري و در خشننده است * و صيد
بزرگواريش در جهان مدنيت و شان و در زبان جميع
فرق مسيحيان * خلاصه از بركت تربيت نفوس مقدسه
كه بر ترويج تعليمات انجيليه قيام نمودند چه اساس
متين اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسيس شد چه
بسيار مكاتب و مدارس و پيادستانها و محلات و مكتهها
بجهت تربيت اولاد ايتام و فقراء تأسيس شد و چه بسيار
نفوس كه منافع ذاتيه خود را ترك نموده بابتغاء لمرضات
الله ب اوقات عمر را صرف تعليم و تربيت عموم نمودند
ولكن در زمانيكه طلوع صبح نوراني جمال احمدي

جاهله افتاد بکلی آن نسائم رحمانیه از مهت عنایت
منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اس اساس مدیت
عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظواهر آراسته
و بیاطن کاسته بودند ساقط نتیجه گشت چنانچه جمیع
مؤرخین مشهور از اهلالی اوروپ در بیان کیفیت
احوال و اطوار و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شؤون
قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر
نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت
قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است
ممالک اوروپ در منتهی درجه توحش و عدم مدیت
از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن آنکه رهایی
که باصطلاح اهلالی اوروپ رؤسای روحانی دینی
بودند از عزت ابدیه اتباع او امر مقدسه و تعلیمات سماویه
انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان
که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت

نفسانی یکدیگر کمال می و کوشش را بجری میداشتند
تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهلای در دست
این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار
سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیت و مسدودیت
و سعادت اهلای اودوپ گشت * و چون روائع طیبه
نفحات روحانیه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار
ناشایسته و نبات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت
جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود
جرا میداد و مید و موسم ربیع الهی رسید ابرو حمت
بر خاست و نسام جان بخش از مهب عنایت وزید * شمس
حقیقت از آفاق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق
فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرسپرده
مبدول داشت اراضی قالیات تبدیل گشت (و اشرقت
الارض بنور ربها) تفسیر شد * جهان جهانی تازه و جسم
میت امکان روحی فی اندازه فائز گشت * نیکان ظلم

و متعالی گشت * بحر مدینیت بحر و شید و آنوار معارف
بدر خشید * اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل
از اشتغال سراج و هاج نبوت کبری در زجاجه بطحا
جاهلترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم بودند و سیر
مندوم و عواند موحشه و خون خوار و اختلافات
و معادلات از اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه
مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبائل
اعراب یثرب و بطحار از نوع بشر نیشمر دند * لکن
بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از بریت آن
معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت
مقدمه الهیه در مدت قلیله در ظل کلمه وحدانیت
جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب
انسانیه و کمالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل
عالم در آن عصر مبهوت و متعیر گشتند * طوائف و قبائل
و ملل عالم که دائماً اعراب را سخره و استهزاء مینمودند

عرب آمده تحصیل فضائل انسانیه و اقتباس علوم
سیاسیه و اکتساب معارف و مدیت و تعلم فنون
و صنائع مینمودند * آثار تربیت مربی حقیقی را در امور
محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش
و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفتساله خود را زنده
زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته
طبیعت حیوان نیز از آن متفر و متبری از شدت جهالت
منتهی ربه حیث و غیرت میشمردند این چنین اشخاص
نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه
رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق
و ایران را فتح نموده جمیع مهم امور چهار اقلیم عالم را
منفردا اداره نمودند * خلاصه طائفه عرب در جمیع علوم
و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع
و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند * و فی الحقیقه بلوغ
چنین طائفه متوحشه حقیره در مدت قلیله بمنتهی درجه

کتابت است* در اغصار اولیه اسلام جمیع طوائف
آوروپ اکتساب فضائل و معارف مدینت را از اسلام
ساکتین ممالک اندلس مینمودند* و اگر در کتب
تواریخیه از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد
که اکثر تمدن آوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه
جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء اسلامیه را
قلیلا قلیلا در آوروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل
علوم مظالمه و مذاکره نموده امور مفید را اجرا
نمودند و الا آن کتب فضلاء اسلام که در ممالک اسلام
ناپوداست در کتابخانه های ممالک آوروپ نسخ
عیدده اش موجود* و قوانین و اصولی که در کل ممالک
آوروپ جاریست اکثر بلکه کلیه مسائلش مقتبس
از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامیه است* و اگر
خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فردا فردا سمت
تخریری یافت مبدء تمدن آوروپ در قرن سابع هجری

باب رئیس ملت مسیحیه از اینک مقامات مقدسه نصاری
چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت
حکومت اسلامیة افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک
و اهالی اوروب را تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود
بحرب دینی و جهاد دلالت کرد و تقسیمی فریاد و چنین
و اینش بلند شد که کل ممالک اوروپ قیام نمودند
و ملوک صلیبیون با عساکر پیشمار از خلیج قسطنطنیه
گذشته توجه بقطعه آسیا نمودند و در آن زمان خلفای
علویّه بر دیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی
مینمودند و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی
سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان
بودند باری ملوک اوروپ با سپاه پیشمار هجوم بر بریه
الشام و مصر نمودند و مدت دو یست و سه سال مستمراً
مایین ملوک بریه الشام و ملوک اوروپ محاربه واقع
و دائماً از اوروپ مدد میرسید هر قلعه از قلاع سوریه را

اسلام از دست فرنگ نجات دادند تا اینکه صلاح الدين
ملك منصور را يوبي درسنه ششصد و نود و سه هجري
بکلي ملوک و عساكر اورپ را از ممالک و سواحل
برته الشام و مصر اخراج نموده ما يوس و منکوب
بمالات اورپ مراجعت نمودند * و در اين محاربات
که بحرب صليبيون مشهور کرورها از نفوس تلف شد
خلاصه از ابتدای تاريخ چهارصد و نود هجري تا سته
ششصد و نود و سه هجري متصلا از اورپ مساوکی
و سرداران و سردامان برته الشام و مصر تردد مينمودند
و چون عاقبت جميع مراجعت نمودند در مدت
دويست سال و کسری آنچه از سياست و مديريت و معارف
و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک
اسلاميه مشاهده کردند بعد المراجعه در اورپ تأسيس
نمودند * مبده تمدن اورپ از ان زمانست * اي اهل
اران تکاسب و تراخي تا کی متبوع و مطاع کل آفاق

خزیده‌اند. منشأ معارف و مبدا تمدن جهانیان بودید
اکنون چگونه افسرده و مخمود و پیش‌مرده گشته‌اید
سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات
غفلت و کسالت بازمانده‌اید. چشم بصیرت را باز
و احتیاجات حالیته خود را ادراک نمائید که همت و غیرت
برستید و در تارک و سائط معارف و مدینت بکوشید
آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل
و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند
و شما که اولاد و وارثید محروم نمایند. آیا این پسندیده‌است
که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در اثبات و سائل
ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از ته صلب
جاهلیه بخدادت و منازعت و هوانی و هوس خود مشغول
گردید. و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء
فطری و استعداد طبیعی و فضائل خلقتیه را در کسالت
و بطالت صرف و ضایع نمائید. باز از مقصد دور افتادیم

از مننه سبأ لقه از اهلالی آوردپ که بصددق وانصاف
متصف اند مقر و معتز فند که اساس جمیع شئون تمدنیه شان
مقتبس از اسلام است * چنانچه مؤلف محقق مشهور
(دروی بار) از اهلالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
ودانایان اروپ اطلاع و مهارت ودانائیش مسلم است
در کتاب مسمی (بترقی اعم) دواذیسات که از تالیفات
مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اروپ
قوانین مدینیت وقواعد ترقی وسعادت را از اسلام شرح
مبسوطی بیان نموده * و چون بسیار مفصل است لهذا
ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه
خروج از حد داشت * و اگر نفسی در آنچه گفته شد
قانع نه مر اجعت بآب کتاب نماید * مختصر اندست
که جمیع تمدن اروپ از قوانین ونظام و اصول
ومعارف وحکم وعادات و رسوم مستحینه
و ادات صنایع و انتظام و ترتیب و اخلاص

از عرب است بیان نموده و فردا فردا بتفصیل ذکر کرده
و ثابت و مبرهن داشته که هر يك را در چه زمان از اسلام
اقتباس نمودند * و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد
غرب که ایوم مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله مدینت
کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست
مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود * و تأسیس
مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه
متانت و انتظام بود * و سروز و بزرگواریشان در جهان
مدینت بچه درجه رسید و از ممالک اوروپ چه بسیار
اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه
و طولید و آمده تعلم معارف و فنون و اکتمساب مدینت
مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهلای اوروپ
که موسوم بکربرت بود بملکت غرب آمده
و در مدرسه (کور و وفا) که از ممالک عرب بود
داخا شده تحصلا معارف و علمه نموده * و در محبت

دینیہ کا تو ایک استقرار یافتہ باب گشت : مقصود از این
بیانات آنکہ معلوم و واضح گردد کہ ادیان الہی مؤسس
حقیق کالات معنویہ و ظاہریہ انسان و مشرق اقتباس
مدنیت و معارف نافعہ عمومیہ بشریہ است : و اگر بنظر
انصاف ملاحظہ شود جمیع قوانین سیاسیہ درمدلول
این چند کلمہ مبارکہ داخل قولہ تعالی ﴿و یا مرون
بالعروف و ینہون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات
و أولئک من الصالحین﴾ و همچنین میفرماید ﴿ولتکن
منک امة یدعون الی الخیر و یا مرون بالعروف و ینہون
عن المنکر و أولئک هم المفلحون﴾ و همچنین میفرماید
﴿ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ینہی عن الفحشاء
و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون﴾ و در تمدن
اخلاق میفرماید ﴿خذ العفو و امر بالعرف و اعرض
عن الجاهلین﴾ و همچنین میفرماید ﴿الکاکظمین الغیظ
و العافین عن الناس و الله تحت الخسین﴾ و همچنین

والمغرب ولكن البر من امن بالله واليوم الآخر
واللأزفة والكتاب والنبين وآتى المال على حبه ذوي
القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي
الزقاب وأقام الصلاة وآتى الزكاة والموفون بعهدهم اذا
عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس
أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون * وممجنين
ميفر مايد (ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة)
ملاحظه فرمائيد كه در اين چند آيه مباركه منتهى درايج
حقائق مدنيت وجوامع لوامع شيم. مستحسنه انسانيت
مذكور (فوالله الذي لا اله الا هو) كه جزئيات
تمدنيه عالم نيز از الطاف انبياي الهى حاصل گشته * آياچه
امر نافعي در وجود موجود شده كه در كتب مقدسه
الهييه واضحا وياخود تلوحاً مذكوره * ولكن
چه فائده چون سلاح وآلات حربه در دست جباران
باشد جان ومال محفوظ نماند * بلكه بالعكس سبب
قوت واقتدار سارقان گردد * همجنين زمام امور رجون

بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون
حجاب عظیم حائل صگردند * اس اساس دیانت
خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض
شخصیه خود گذشته بای وجه کان در خیریت جمهور
بگوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم
پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین
حقیقی چه که در طینت انسانیة محبت ذاتیه خود محرم
و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
جلیل از فوائد موقته جسمانیة خود بگذرد و لکن
شخص موقن بالله و مؤمن بآیات او چگون موعود
و متیقن مشروبات کلیة اُخرویة است و جمیع نعم دنیویة
در مقابل عزت و سعادت درجات اُخرویة کان لم یکن
انگاشته گردد * لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء
لوجه الله ترک نموده در نعم عموم دل و جان را را یگان
میدول دارد * و من الناس من یشرى نفسه انتفاء

که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه
و ضابط کالات معنویه و صوریه است * یعنی شخصی
که متصف بخرد طبیعی و غیرت فطریه و حقیقت
ذاتیست بدون ملاحظه عقوبات شدید مرتبه
بر اعمال شریه و مشروبات عظیمه افعال خیریه بری
از اضرار عباد و حریر بر اعمال خیریه است *

﴿اولاً﴾ آنکه در تواریح عمومی دقت نمائیم و اوضح
و مبزهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای
الهی است و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر
سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مرتبی
محروم ماند آنآفا ناآشیم غیر مرصیه اش زیاد باید پس
معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتائج تعلیم است
﴿و ثانیاً﴾ آنکه بر فرض تصور این که خرد طبیعی و ناموس
فطری مانع شر و مدال بر خیر است این معلوم و واضحست
که همچو نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این

در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اُعمال صالحه ملجأ
و مضطر مینماید * و از این گذشته آن شخصی که مصدر
ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البته
در نوایای خیره اش ثابت تر و راسخ تر گردد * خلاصه
فوائد کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل * زیرا متدینین
حقیقی را بر صدق طوینت و حسن نیت و عفت و عصمت
کبرنی و رافت و رحمت عظمی و وفای بعهده و بیثاق
و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون
و صورت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در دفع
جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه
که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید
و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف نه
البته بنهی ازیم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیه
کتب مقدسه الهیه متموج است زرسیده و نفحه
از دواخر قدسیه ریاض الهیه استشمام ننموده چه که هیچ

وعلامتی و هر شانی را نشانه و اشارتی * بمحلا مقصود از این
بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرائع
مقدسه ربانیه و تعالیم سماویه اعظم اساس سعادت
بشریه است و از برای کل اهل عالم نجاح و فلاح حقیقی
بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه * و لکن بشرط
آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد و الا اگر جمیع
آدویه بره الساعه که خداوند عالمان بجهت شفای آلام
و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طبیب غیر حاذق
افتد صحت و عافیت میسر نکرده و بلکه بالعکس سبب
اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب در ماندگان گردد
مثلاً منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در ترغیب
و تحریرص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فوائد
بسی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید * و لکن
طبیان غیر حاذق منع و ستیزه میبایند و استدلال
میکند لامر تشبه تقوم فهو منهم * و حال آنکه وجه

مقدسه الهیه جمهور امت را بر تهید اصول اصلاحات
متابعه و اقتباس فنون و معارف از اعم سائره تشویق
و دلالت میناید * و هر نفسیکه غیر از این کگوید
از سلسبیل علم محروم و در بادی جهل از پی سراب اغراض
نفسانیه سرگردان و حیران * حال بدیده انصاف ملاحظه
نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک
مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر تأسیس
مجالس مشورت است اینکه در نص آیه مبارکه است
که میفرماید ﴿ امر هم شوری بينهم ﴾ و همچنین خطابا
بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلیه معنویه
و صوره میفرماید ﴿ و شاورهم فی الامر ﴾ در این
صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت
مقدسه است * و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت
و مبرهن و مجرب و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط
تحقیقات دقیقه و تصدیه محال عدیده شده است ع

و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام
قرآن مبین بود چنانچه متواترا مسموع گشت که حاکم
کلیایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون
سؤال و جواب و استئذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان
کدخدایان قرای کلیایگان را که از سلاله طاهره بودند
من دون جرم در یک ساعت در نهایت مظلومیت گردن
بریده اهلالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد
کرور بودند بسبب بعضی حروب و دخاله و اکثر
بجهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن
ولایت و حکام تلف شده کم کم بر و ایام خمس اهلالی باقی
نمانده چه که حکام بار اده خود هر نفس بجز میرا خواستند
با آتش قهر و شکنجه بگذاختند و یا خود قاتل مشبوت
شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند
هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم بتصرف
کف و شاه و آلامت از گرفت ابرامه و مداخله

و یا خود تشویق و تحریر بر تعلیم فنون مفیده و اکتساب
معارف عمومی و اطلاع بر حقائق حکمت طبیعی نافعه
و توسیع دائره صنایع و ترسید مواد تجارت و تکثیر
وسائط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است
و یا خود آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی
و قری و تعمیر طرق و سبیل و تمدید راه کالسه که آتشی
و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی
مضاد عبودیت در ککاه حضرت احدیت است
و یا خود اشتغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت
دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع
آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است
و تحریر و تحریر ایجاد صنایع جدید و تشویق ترقی
آمتعه وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است *
قسم بذات یاک ذی الجلال که متعیریم چگونه پرده
بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی ادراک نمیشود

شبهه نیست که از جهت صدهزار اخر اضع باطنیه در جواب
خواهند گفت که در یوم محشر بین بدی الله از معارف
و مدینیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را
جویند. اولاً آنکه سلماً سؤال از معارف و مدینیت
نمیکند آیا در یوم محشر اکبر در دیوان الهی مؤاخذه
نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا
سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند
و از مرکزیت جهان مدینیت باز ماندند باوجود آنکه
مقتدر بودید که بوسائلی متشبه شوید که سبب
عزت مقدسه ملت شوید این را ننموده که سهل است
بلکه ملت را از افروغی عادیه نیز باز داشتید آیا این قوم
در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند چکونه باعث
شدید که در این ظلمت دها افتادند و یا خود مقتدر
بر افتاد سراج عزت دارند ملت بودید چرا بجان
نکشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی توفیقات الهی

نموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید
﴿وکل انسان الزمنه طاره فی عنقه وخرج له يوم
القیامة کتابا یلقاه منشورا﴾ و تائیدا آنکه چه اعمال صالحه
در وجود اعظم از نفع عموم است * آیا موهبتی در عالم
اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی
و عزت و سعادت بندگان الهی شود لا والله * اکبر
مثنوبات اینست که نفوس مبارکه دست بیچارگان را
گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و بنیت
خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند
و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع
عموم بکوشند ﴿و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة﴾ ﴿خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر
الناس﴾ سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ
نفسی حین استماع قبولی دقت و فیر است نمی یابد
که ...

که شخصی بجهت منافع جزئیّه ذاتیه خود مانع سعادت
جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود
مزراع و کشت زار جم غصیر را تشنه و خراب میکنند
و بجهت مطاعیت خود دائم ناس را بر تعصب جاهلیت
که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکنند حال این
شخص باوجود آنکه عملی را مرتکب که مر دود
در گاه کبریا و مبعوض کل انبیاء و اولیای الهی است *
اگر بینند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون
که موجودش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید
چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود
نمائیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت بر هم
خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت ابد آسوء
اعمال خود را نظر نماید * لکن سبب لطافت و پاکي را
جهل و فسق شمارد * ای اهل ایران چشم را بگشائید
و که شد امان کنند * از تقلید نفع منته هر که

مقدس کشته محیّت امور پي برید و در انخاڅ تشبث
بوسائل حیات و سعادت و بزرگواري و عزّت خود
بين ملل و طوائف عالم بکوشید. نسائم ربیع حقیقي
میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین
گردید و ابر بهاري در فیضان چون روضه خلد سر سبز
و خرم شود ستاره صبحگاهي درخشید در مسلك مستقیم
در آید بحر عزّت در موج بر شاطي اقبال و اقدام بشتابید
معین حیات طیبه در جوش در بادیه تشنگي پژمرده
نیاساید. همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت
ناکی و غفلت تا چند ازین پروري جز نومیسدي دارین
نیاید. و از تمصّب جاهلي و استماع اقوال بی فکران
و بخر دان جز نکبت و ذلت بینید. توفیقات الهیه مؤید
شما و تأییدات ربّانیه موفق از چه بجان نخر و شید و بقی
نکشید. و از جمله اموری که محتاج اصلاحات نامت
کامله است طریق تعلّم علوم و تربیّت تحصیل معارف

و متفرق گشته و فنون موجوده که داعی بر تطویلش نه
بغایت مطول شده تقسیمیکه باید متعلّین مدت مدیده
اذهان و اعمار خود را صرف آموزی نمایند که تصور
صرفست و بهیچوجه تحقیق ندارد چه که تعمق در اقوال
و افکار است که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود
واضح و مشبوت صکرده که این نکات بعد از وقوع
نیز نیست * بلکه صرف اوهام و تنابیع تصورات
بیفایده و توالی ملاحظات بهوده است * و شبهه نیست
که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید
در اینگونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف
اعمار است * بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه
از لوازم ماحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم
مینماید * انسان باید در هر فنی قبیل از تحصیل ملاحظه
نماید که فوائد این فن چه چیز است * و چه ثمره
و تنایجی از او حاصل * اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت

بکوشد و الا اگر عبارت از مباحت بیفایده صرفه
و تصورات متابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع
و جدال شود ثمره از او حاصل نه بجهت انسان حیات
خرد را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید
و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه
مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم
که الیوم اهمای دران نه منتهای محسنات را داشته
و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه
محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد
ثانی این کتاب ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود* و امید
واریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیه در افکار
و اطوار هیئت عمومی حاصل گردد* چه که یدت خالصه
لله بر تالیف آن دلالت نمود* اگر چه در عالم نفوسی
که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون
کبریت آهرند* و لکن امیدواری این عبد بالطاف

و اما حزبیکه بر آنند در اجراء اصلاحات لازم باید صبر و تائی نموده شیئا فشیئا محوری داشت • ایام مقصودشان از این بیانات چه اگر مردشان از تائی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و بموقع چه که البته مهم امور باستعجال انجام نپذیرد بلکه عجله سبب فتور میگردد * مثل عالم سیاسی مثل عالم انسان است که اول نطفه پس مدرج در مراتب علقه و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تارتیه احسن الخالقین و اصل گردد * همچنانکه این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است * همچنین عالم سیاسی دفعه واحده از حضیض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیلاً و نهاراً بوسائل مابه الترقی تشبث نموده تادولت و ملت یوما فیوما بلکه آناً فاناً ترقی و نمودر جمیع مراتب نماید (سه چیز) چون در عالم کون و نبات الهیه موجود شدند این عالم خاک حیات

لواقح بهاري (و تاني) فيضان وكرم ابريفساني (ثالث)
حرارت آفتاب نوراني * چون اين سه از فضل بي بيان
الهي احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پثر مرده
كم كم سرسبز و خرم گشته بانواع شكوفه و ازهار
و انمار مزين گردند * و همچنين نبات خالصه و معدلت
پادشاهی و دانش و مهارت كامله سياسي اوليائي امور
و همت و غيرت اهالي چون جمع شود روبرو ز آثار
ترقي و اصلاحات كامله و عزت و سعادت دولت و ملت
جلوه گر گردد * و لکن اگر مقصود از تاني اين باشد
که در هر عصري امري جزئي از لوازم اصلاحات
جاري گردد اين عين زخاوت و كسالت است و براي
منوال بهيچ وجه ثمره حاصل نكردد جز تكرار اقوال
بسيافده * اگر عجله مضرت است زخاوت و بطائت صدمه
هزار درجه مضرتش بيشتر است بلكه توسط حال
مردم و خناخه فمه ده اندك علكة بالحسنة من المستحسن

مغلوله الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فابتغ بين ذلك
سبيلا * الزم أمور واقدم تشبثات لازمه توسيع دائرة
معارف است * وازدهيچ ملتي نجاج وفلاح بدون ترقی
این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل
و تنزل ملل جهل و نادانی است و الان اکثر اهالی
از امور عادیه اطلاع ندارند تاچه رسد بوقوف حقائق
امور کلیه و دقائق لوازم عصریه * لهذا لازمست
که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم
مایحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی
بشریه است در آن پیراهین قاطمه بیان شود و از رسائل
و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود
تا اقلا خواص افراد ملت قدری چشم و گوششافت
یازشده در آنچه سبب عزت و مقدسه ایشانست بکشند
نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان بلکه
جان جهان است * افکار چون بحسری بیان و آثار
و اطوار وجود چون تمینات و حدود امواج * تا محو

بحرکت و جوش نیاید امواج برنخیزد و لالی حکمت
برشاطی وجود نیفشاند *

ای را در تو همه اندیشه * مابق تو استخوان وریشه
باید افکار عمومیه را متوجه آنچه الیوم لائق
و سزاوار است نمود و این ممکن نه الا بیان کافی و اقامه
دلیل و اضعیح مبرهن وافی چه که بیچارگان اُهایی از عالم
وجود بیخبرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب
و آمل و لکن حقیات جهل حائل و حاجز گشته
ملاحظه فرمائید که قلت معارف بجه مثابه باعث ذلت
و حقارت ملت میشود * الیوم اعظم طوائف و ملل عالم
از جهة کثرت نفوس ملت چین است * که هشتصد
کرورد و کسری نفوس اُهایی است و از این جهة باید
که دولتش سرافراز ترین دول و ملتش مشهورترین
ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهة عدم معارف تمدن
آدنی و مادی ضعیف و بی تأثرین ملل و دول ضعیفه است

و فرانسسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست
خورد که بای تختش را که مستی بیکین است فتح
نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه
معارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند
اگر کل دول عالم را و هجوم مینمودند البته عاجز گشته
خائباً خاسراً مراجعت مینمودند * و از این حکایت
عجیز آنکه حکومت ژویان در اصل تابع و در تحت
حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم
و گوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی و تمدنات عصریه
و ترویج معارف و صنایع عمومیّه نموده بقدر اقتدار
و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیّه
متوجه اصلاحات گشته علی العجلاله حکومتش بمقامی
رسیده که باوجود آنکه نفوس آن ملک کت تقریباً سدس
بلکه عشر اهلای حکومت چین است در این ایام

وتمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی
حکومت و ملت میشود و همچنین لازم است که در جمیع
بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده
گشوده و اهالی از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم
قرائت و کتابت اطفال شوند * حتی عند اللزوم اجبار
کردند تا عروق و اعصاب ملت بحسرت نیاید کل
تثبثات بی فائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت
و همت مانند جانند * جسم بجای حرکت نکند * حال این
قوة عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه
موجود محسوس توسیع دائره معارفست *
و اما حزبی که بر انداین اصول تمدنیه و اساس ترقی مرآت
عالیه سعادت بشریه ذرعوالم ملکیه و قوانین اصلاحات
کامله و اتساع دوائر مدینت تأمه را اقتباس از ملل سائره
لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت
ملات از آن تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور مایه

فرا اند ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار
دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع
بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و بکمال
جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبّر و تفکر
نموده بتدایر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات
کلیه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند
چه که قرونهای عدیده کردها از نفوس عمر خود را
صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه
بجایز وجود آمده * حال اگر چشم از آن پوشیده شود
تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید
که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره
بگذرد و مطلوب میسر نشود * مثلاً ملاحظه نمائید
که در ممالک سائر مدتی مدیده کوشیدند تا آنکه
قوة بخار اکشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور
و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل

و کوشش شود تا آنکه قوه مشابیه این قوه کشف
و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر آنست
که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً
متفکر دران باشند که بلکه قوه اعظم ازان بدست
آید و همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع
و قضیات مشبوت القوائد عالم سیاسی را که در قرونهای
عیدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزت و عظمت دولت
و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش
ثابت و مبرهن گشته * حال آنرا بدو سبب و داعی ترك
نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود
تا آن اصلاحات از حیز قوه بوجود آید و فوائد و منافعش
ثابت و مبرهن گردد * سالها بگذرد و عمرها بسر آید
(و ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم) شرف و منزلت
اخلاف بر اسلاف در اینست که آمریکه در زمان سابق
محکّم تحریر و فواید عظمه اش ثابت گشته

و از آن گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده
آزاین ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد
که معلومات و تجربیات اسلاف معلوم و موجود نزد
اخلاف است و لکن کشفیات خاصه اخلاف مجهول
اسلاف است * و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل
کالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره از بحر
بنیایان معارف اسلاف نصیب نبر دهند * قدری ملاحظه
نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین
خلق شدند آن نفوس بجهت عزت و سعادت و آسایش
و راحت خود البته محتاج بامور کثیره هستند حال آن
امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس
نمایند آهون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد
امری از امور لازمه تعیش بشر نمایند * و اگر گفته شود
که قوانین و اصول و اساس ترقی در درجات عالیه
مدنیت کامله که در ممالک سائره جاریست آن موافق

لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهت تبلیغ
نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال ایر
بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهت است
آیا عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسل بوسائل تقویت
ضعفاء و احیاء فقرا و تربیت اسباب ترقی جمهور و تکثیر
مواد ثروت عموم و توسیع دائره معارف و تنظیم حکومت
و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عیض و ناموس
مغایر حال اهل ایرانست * و آنچه غیر از امثال این
امور است مضرتش در هر مملکت واضح
و هویداست اختصاص بمکانی دون مکان ندارد *
باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر
و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین
فی الحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب اقوال
پیچانیده ستر نموده در ظاهر به بعضی کلمات که هیچ تعلق
بآنچه مضمون قلوب است ندار د عقول سحار گان اهلالی را

ربانیة است اورا از آرایش خود پرستی یاک و مقصدس
نموده با کلیل نوایی خالصه مزین نمایند تا عزت
مقدسه و عظمت سرمدیه این ملت باهره چون صبح
صادق از مشرق اقبال طلوع و لائح گردد این چند روز
ایام حیات دنیویه که چون ظلّ زائل است عنقریب
بسراید جهد نماید نامشمول الطاف و عنایت ربّ
احدیت گردید * و اثر خیریه و ذکر خوشی از خود
در قلوب و السن اخلاف بگذارید ﴿ و اجعل لی لسان
صدق فی الآخِرین ﴾ ای خوشا حال نفسی که خیر
ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی
همت را در میدان منفعت جمهور افککنده تا بعنایت الهیه
و تأییدات صمدانیه مؤید بران گردد که این ملت عظیمه را
باوج عزت قدیمه رسانند * و این اقلیم پژمرده را
محیات طینه تازه و زنده نماید * و چون بهار روحانی
اشجار نفوس انسانیرا بحلیّه اوراق و ازهار و اثمار

چون در اصل این رساله مبارکه چنانکه در صفحه ۱۰۸ واقع است این عبارت وارد که ﴿صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر اوروری از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج نمود﴾ و متبادر از صلاح الدین ایوبی صلاح الدین کبیر شهیر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسئله بر غیر متعمقین در تاریخ مشتبّه میشد چنانکه فتح آخرین عکا و اخراج صلیبیین از بر شام بدست ملک اشرف صلاح الدین بن الملك المنصور قلاوون صالحی وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است و لذا این اقل عباد ﴿فرج الله ذی الکر دی﴾ توضیحاً از مصدر رساله نفیسه

استيضاح نمود و این رقیقه

کے لئے اب صلوات

هو الله

﴿أيها القرج القريب﴾

نامه شمار سید و ملا حظه کردید * لکن از عدم فرصت
مختصر جواب می‌قوم میشود ﴿صلاح الدین﴾ اول
ایوبی یعنی پسر ایوب برادرزاده شیر کو لقبش الملک
التناصر است * این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب
محاربه کرد * و غلبه نمود و قدس و کربلا و نابلوس
و عسقلان و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا * خلاصه
جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح و استرجاع
نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و بمصر شتافت
بعد بفته کشتیهای صلیبین مملوء از عساگر در مقابل
صور پیداشدند * آنان از خارج و اسراء از داخل
کو شیدند و صلیبیون بر صور استیلا یافتند * و از صور
برخواستند بسوی عکاشتا فتند و عکارا محاصره نمودند
ملک ناص **صلاح الدین** بکمال سرعت از مصر

﴿صلاح الدّین﴾ صلیبیین را از طرف بر محاصره نمود
و عکا در نخت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکارا
محاصره نموده بودند و داخل عکا را بطین اسلام بودند
بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و را باطین را بکشتند
و زمان زمستان آمد ﴿و صلاح الدّین﴾ رنجور شد *
پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که بشام
مراجعت نمایند و کسب صحت و عافیت کنند * و در چهار
باجیشی جرّار بر صلیبیین تازد * و دوباره فتح عکا نماید
﴿ولی صلاح الدّین﴾ ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد
و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند * بعد از صد سال
﴿صلاح الدّین﴾ ملک منصور که منسوب ایوب است
فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند *
آن ﴿صلاح الدّین﴾ اول لقبش ملک ناصر است
﴿و صلاح الدّین﴾ ثانی لقبش ملک منصور * اول پسر
ایوب است ثانی از متعلّقین ایوب * و عليك البهاء الایوبی

و چون بر مضمون این رقیقه کریمه اطلاع حاصل شود
معلوم گردد که طایفه قلاوینه که الملك المنصور صلاح
الدین صالحی از ایشان است بلقب ایوبی ملقب بودند چه
که از امرای سلسله ایوبیه اند * و سلاطین ایوبیه سه
طبقه اند * اگر ادا ایوبیه که صلاح الدین کبیر رحمه الله
علیه مؤسس دولت ایشان بود * و اترک ایوبیه
که از امرای سلسله سابقه اند و چرا که
ایوبیه که از مماليك ایشان بودند
والله تعالى عالم بالحقائق

این رساله بهمت جناب آقا شیخ فرج الله مرئی بوانی
باطلاع این عبد قانی و کمال جهد و خلوص
نیت در مطبعه کردستان علمیه

در سنه ۱۳۲۹ هجریه

مطبوع گردید